



نورالدین کیانوری:

(در آستانه نیمه دوم سال ۱۳۷۳)

# دهه سوم انقلاب ۵۷ و مسائل پیش روی "حزب توده ایران"

**در غیاب ما که در زندان بودیم و شما که دور از میهن بودید  
با انقلاب بزرگ مردم ایران چه کردند!**

حوادث و وقایع نگران کننده‌ای که در کشور ما جریان دارد، توجه همگان و از جمله اعضای حزب ما را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. از یک سو، پس از یک دوره مبارزه سخت، بورژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه بندی ارتجاعی رسالت - حجتیه، هر روز بیش از روز قبل اهرم‌های تعیین کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می‌دهد و می‌رود تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و بالاخره ریاست جمهوری و ولایت فقیه تحت کنترل کامل آنها قرار گرفته و یا به گروگان آنان درآمده‌اند. تثبیت این حاکمیت، یعنی تسلط کامل و بی چون و چرای ضد انقلابی‌ترین نیروی اجتماعی ارتجاعی و سمت‌گیری سیاسی بر سرنوشته جامعه. از سوی دیگر جناح‌های مخالف دارودسته مافیایی حجتیه - رسالت ناامیدانه به آخرین مقاومت‌ها دست می‌زنند و هر روز بیش از پیش ناگزیر به ترک آخرین مواضع خود و واگذاری آنها به ارتجاع می‌شوند و برای باقی ماندن در صحنه، به تظاهرات بر علیه "کوکاکولا" و "مک دانلد" می‌پردازند و از پایمال شدن "آرمان‌های انقلاب" ابراز تاسف می‌کنند.

نارضایتی مردم هر روز اوج بیشتری می‌گیرد، اما این نیروهای ارتجاع هستند، که بر امواج این نارضایتی سوار شده، آن را برای تحکیم حاکمیت خود و به عقب راندن مخالفین و رقبا به کار می‌برند. از اینرو، امید به یک تحول در مجموعه نظام سیاسی ما، با بیم اینکه این تحول در جهت حاکمیت بی‌نقاب ارتجاع و ضد انقلاب چرخش یابد، توأم گردیده است.

در حالیکه شرایط، بیش از هر زمان دیگری، برای پایه‌ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع راست - حجتیه است، اما نیروهای خلق در تفرقه به سر برده، هیچیک به پشتیبانی از دیگری بر نمی‌خیزند و در نتیجه ارتجاع فرصت می‌یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف و انفعال نگه دارد و بتدریج نابود کند. و اما در مورد حزب ما، بر هیچکس پوشیده نیست، که حزب اکنون در یکی از سخت‌ترین دوره‌های حیات سیاسی خود به سر می‌برد. دستگیری و بعد نابودی بخش اعظمی از رهبران حزب از یک سو و تحولات بین‌المللی چند ساله اخیر از سوی دیگر، در تشدید این وضعیت بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشته‌اند، اما اساس و منشاء آن نبوده‌اند. مشخصات اساسی وضعیت کنونی حزب ما عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، فقدان وحدت بر سر اساسی‌ترین مسایل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه بتوانیم بر دشواری‌های موجود در حزب خود غلبه کنیم، لازم است علل و عوامل زاینده این دشواری مورد توجه قرار دهیم. به همین دلیل این نوشته را از علل پیدایش رکود کنونی در حزب آغاز می‌کنیم.

## چرا در رکود و انفعال گرفتار آمده‌ایم؟

ساده‌ترین و در عین حال نادرست‌ترین پاسخی، که به این پرسش می‌توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی که جنبش ما در آن دست و پا می‌زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، انفعال امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی.



اما واقعیت چنین نیست. لاقلاً در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاستها و اهداف جستجو کرد نه افراد. بگذارید این مطلب را کمی بیشتر دنبال کنیم.

### چگونه یک حزب سیاسی می تواند در موضع انفعال قرار بگیرد، یا نگیرد؟

برای اینکه یک حزب سیاسی و اعضاء آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره‌ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یک حزب بتواند در مرکز حوادث و وقایع، در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی که در هر لحظه انتخاب می کند، صحنه اصلی ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در یک لحظه معین، معطوف به آن است. مثلاً در کشور ما، تا سال ۱۳۶۷ مبارزه علیه جنگ به میزان زیادی عرصه یک نبرد اساسی در جامعه ما بود. به همین دلیل حزب ما و سایر نیروهای سیاسی توانستند، بدلیل آنکه در همین صحنه فعالیت می کردند، هم چنان به حیات سیاسی نسبتاً فعال خود در داخل و خارج از کشور ادامه دهند. پس از این دوران، مبارزه اقتصادی و طبقاتی، که تا آن زمان بشدت، اما در پشت صحنه جریان داشت، از پرده بیرون افتاد و عرصه عمده نبرد اجتماعی را به تصرف خود درآورد.

از حدود دو سال پیش مبارزه برای آزادی های سیاسی، در کنار مبارزه طبقاتی، در مرکز نبرد اجتماعی قرار گرفته است. مسئله طرد مجموعه رژیم (نظام) در جامعه ما، فعلاً صحنه اساسی مبارزه نیست.

حزب ما از سال های ۶۲ و ۶۳ با انتخاب شعار سرنگونی و بعداً "طرد ولایت فقیه"، اساساً خود را از عرصه های اصلی مبارزه اجتماعی خارج ساخت. مرکز اصلی مبارزه، در تمام دوران پس از انقلاب تا به امروز، بر روی مبارزه طبقاتی و نبرد "که بر که"، متمرکز بوده است و این نبرد همچنان ادامه دارد. حتی در تمام دوران جنگ نیز مبارزه بر سر کسب حاکمیت، بدون کمترین وقفه، از هر سو ادامه داشت، ولی شرایط جنگ مانع از آن بود، که تیغها در مقابل همگان از رو بسته شود. تنها از این رو بود، که تا آن هنگام، که جنگ خون بر زمین می ریخت، شعار سرنگونی و بعداً طرد ولایت فقیه نمی توانست نادرستی خود را، آن چنان که باید، آشکار نماید.

بر خلاف آنچه گفته می شود، پس از خاتمه جنگ، جنبش به رکود مبتلا نگردید، بر عکس جنبش با تمام شدت خود ادامه داشت، اما نه در آن عرصه ای که ما خواهان آن بودیم و می خواستیم همگان را در راهش بسیج کنیم، بلکه در عرصه مبارزه انقلاب علیه ارتجاع، مبارزه بر سر کسب حاکمیت. در عرصه این مبارزه، شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" دیگر هیچ چیز برای گفتن نداشت و دقیقاً در ادامه همین روند بود، که نه فقط حزب ما، بلکه همه سازمان های سیاسی، که از شعارهای مشابه پیروی می کردند، انفعال و رکود خود را به حساب رکود جنبش گذاشتند. هنگامی که یک نیروی سیاسی مبارزه خود را در عرصه ای پیش می برد، که در مرکز مبارزه و در نتیجه در مرکز توجه و دل نگرانی مردم قرار ندارد و تعیین کننده منافع بلافصل آنها نیست، بالطبع در بین خلق مخاطبی نخواهد یافت. لازم به گفتن نیست که در این شرایط، فعالیت محکوم به شکست و فعالین ناچار به انفعال خواهند بود.

برای آن که به راحتی منفعل شویم، همواره ضرور نیست، که جنبش خلق الزاماً متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواست های یک مبارزه با خواست های مشخص خلق در یک لحظه معین قرار دارد و اگر مبارزی به هیچ قیمتی حاضر نگردد، که خواست های خلق را بپذیرد و برای همان خواست ها مبارزه کند، بناگزی در حالتی زنجیر انفعال را خواهد گسست، که خواست های او به خواسته های خلق تبدیل شود. و این همان سرگذشت تلخ شعار، خط مشی و سیاست ما بوده است. در عرصه جنبش واقعا موجود، در بیکار اقتصادی و طبقاتی خلق، در صحنه نبرد لحظه به لحظه، ساعت به ساعت و تعیین کننده "که بر که" حضور نداریم و هیچ نام و نشانی از ما نیست، اما در انتظار روز معین نشسته ایم، که خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال ما برپا کند، تا ما فعال و شاید به خیال خود رهبر آن شویم. تنها از این روست و تنها به همین دلیل است، که در مهلکه یک جنبش عظیم، در رکود گرفتار آمده ایم. تناقضی که هیچگاه بدنبال یافتن دلیل واقعی آن نرفته ایم.

می توان معتقد بود، که: «شاید رهبری حزب دچار اشتباه گردیده است و جنبش واقعا موجود جامعه را ندیده است، یا به آن بهای لازم را نداده است؛ و یا شاید از کاربست دقیق اصل ضرورت تلفیق اهداف استراتژیک با وظایف تاکتیکی روز عاجز مانده است، اما همه اینها به معنی نادرستی یک خواست اساسی، یعنی شعار سرنگونی یا طرد رژیم (نظام) نیست. آیا واقعا چنین است؟ پاسخ منفی است. اگر رهبری حزب در جنبش واقعا موجود، در نبرد "که بر که" شرکت نمی کند، در حقیقت بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساساً شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه نبرد "که بر که" بطور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهایی جریان دارد، که پیروزی هر یک از آنان به معنی یک دگرگونی کیفی، به معنی یک تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یک تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. و این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعار "طرد رژیم" منعکس شده است.

اما همه این احکام، در تضاد سنگین با واقعیات جاری کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد "که بر که" خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و مردم ما بی تفاوت است. اینکه نبرد بر سر کسب حاکمیت، در طی دهسال گذشته در کشورمان ادامه داشته است را، دیگر همه ما به چشم می بینیم. اینکه نتیجه این نبرد نیز برای جامعه و سرنوشت مردم بی تفاوت نیست را نیز همه کمابیش احساس می کنیم. پس آنچه باقی می ماند، این است، که ببینیم، چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نگردیده است و شعار طرد رژیم ولایت فقیه نادرست است. بررسی مسئله را از همین شعار آغاز می کنیم.

### شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" به چه معناست؟

از دیدگاه حزب، ولایت فقیه سمبل و نماد آن نظام ضد دمکراتیکی است، که در ایران کنونی حاکم است. نماد آن سیستم سیاسی - اجتماعی است، که بدون شکست آن، بدون پشت سرگذاشتن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان پذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و ناخواه همه دیگر طبقات جامعه را علیه آنها متحد خواهد کرد. همه اینها در شرایط امروز، بیش از هر



زمان دیگری، درست بنظر می آید. اما واقعیت آن است، که همه این احکام، علیرغم ظاهر قانع کننده و بی چون و چرائی که دارند، در ماهیت خودشان بشدت گمراه کننده و اشتباه آمیز است. چرا؟

برای پاسخ به این پرسش، نخست باید در نظر داشته باشیم، که روح حاکم بر این فرمول بندیها و در نتیجه، این شیوه برخورد به مسئله با تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات یک جامعه در جریان انقلاب، متناسب نیست و بیشتر در چارچوب یک رژیم اختتاقی کلاسیک، مانند رژیم شاه، قرار دارد. در واقع این سیاست، وجود یک انقلاب و تأثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه، به کلی نادیده می گیرد.

شعار "طرد رژیم ولایت فقیه"، برای یک دوران معین، شعار درستی بود، اگر همین رژیم برآمده از یک انقلاب نیرومند مردمی نبود، اگر در سرتاسر جامعه مبارزه طبقاتی بسیار حاد و گسترده‌ای بر سر حاکمیت و راه رشد اقتصادی و اجتماعی جریان نداشت، اگر همین ولایت فقیه، برای آنکه عمر خود را چند صباحی طولانی تر کند، ناچار نبود، مدام از مستضعفان و محرومان صحبت کند. اینکه آنها عوام فریبی می کنند، اصولاً اهمیتی ندارد. مسئله مهم این است، که چرا آنها ناچار و ناگزیر به عوام فریبی هستند؟ چرا یک دیکتاتور عادی، مثل شاه، ناچار به عوام فریبی نیست؟ پاسخ روشن است، رژیم شاه حاصل یک کودتای ضد انقلابی در شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم ولایت فقیه میوه چینی یک انقلاب نیرومند مردمی در شرایط اعتدالی جنبش و خواسته‌های خلق است.

ضربه به حزب توده ایران، ضربت عظیمی به این جنبش بود، اما اشتباه نکنیم، پایان این جنبش نبود. از اینرو تنها و تنها فشار عظیم و نیرومند توده مردم، تنها مهر و نشان عمیق خواسته‌های انقلاب بر پیکر جامعه ماست که نیروهای حاکم کنونی درجا را به چنین موضع دفاعی عقب رانده است. تمام سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب، بر مبنای همین فشار، همین جنبش و ضرورت تشدید و تعمیق آن استوار شده بود. این فشار خلق و این جنبش مردمی واقعاً وجود دارد، چه ما آن را به حساب نیآوریم و چه به حساب نیآوریم. اگر آن را به حساب آوریم، می‌توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و حزبی فعال و موثر باشیم. اگر آن را به حساب نیآوریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه خواهند کشید، این ماییم، که نظاره‌گر و منفعل شده‌ایم.

## خطر خونین‌ترین برخوردها بین توده مردم، بر اثر سیاست‌های ارتجاع حاکم، هر لحظه بیشتر می‌شود!

از اینرو، تا لحظه‌ای که نبرد "که بر که" ادامه دارد، ایدئولوژی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده‌ای فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است، که جناح حاکم برای بقای خود در قدرت مجبور به عوام فریبی، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است، برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را در چارچوب نظام موجود به عقب برانیم. چنین امکانی به عنوان یک "امکان" وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی‌شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده‌ها سرچشمه می‌گیرد.

اگر در مبارزه طبقات بر سر کسب حاکمیت شرکت نکرده‌ایم، بخاطر آن نبوده است، که قادر به تلفیق اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده‌ایم، بلکه از آن جهت بوده است، که این مبارزه را فاقد چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم. و اگر این مبارزه را بدون چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم، بدلیل آن بوده است که نیروی تعیین کننده انقلاب و جنبش خلق را بسیار کمتر از آنچه که در واقع بوده است، پنداشته‌ایم. اشتباه در همین جا قرار دارد. برای ما جنبش با سرکوب حزب پایان یافته تلقی شد، در حالیکه این جنبش بسیار بسیار نیرومندتر از آن بود که تنها با خروج حزب ما از صحنه خاتمه یابد. این همان چیزی بود که رهبری حزب از لابلای گفتارهای خون‌آلود خود از زندان قصد داشت برای ما پیغام دهد: زمان، زمان عمده کردن حزب نیست. زمان، زمان شرکت در جنبش عمومی خلق، در مبارزه میان انقلاب و ارتجاع، در نبرد طبقاتی، قرار داشتن در کنار توده‌های مردم و مخالفت با حاکمیت بی‌بازگشت نیروهای واپسگراست. رهبری حزب، بخاطر نجات جان اعضاء و برای باقی ماندن حزب در صحنه مبارزه توده‌ها، از قهرمانی چشم پوشید، و ما بجای اینکه قهرمانی آنها را که دقیقاً در همین جا قرار داشت، به مردم نشان دهیم، سیاستی را در پیش گرفتیم که ما را از جنبش واقعی جامعه خارج ساخت و آنها را موجوداتی تسلیم شده و وامانده به مردم معرفی کرد. چنان تسلیم خود را باور کرده بودیم، که از هر کدام آنها، تا زمانی که زنده بودند، به تعداد انگشتان دست هم، یاد نکردیم. دهسال پیش، نبرد "که بر که" و امکان هر گونه تحول مثبت در چارچوب نظام را خاتمه یافته تلقی کردیم و خود را از آن کنار کشیدیم. در حالیکه این واقعیت بر ما عیان شده است، که تمام تحولات دهساله اخیر، تنها در چارچوب همین نبرد قابل تحلیل است و نه گویا {آماده شدن تدریجی شرایط برای طرد رژیم ولایت فقیه}!

همه آنچه گفتیم، یک روی سکه است، روی اصلی سکه، اما این سکه روی دیگری نیز دارد و آن عبارتست از تحلیل نیروها و جناح‌های موجود در ج. ا.

با پذیرش شکست انقلاب و با پذیرش اینکه همه این نیروها در مجموع خود، ارتجاع را تشکیل می‌دهند، ما تحلیل طبقاتی از جناح‌های حاکم را کنار گذاشتیم و آنها را بر اساس مواضعی، که نسبت به حزب اتخاذ کرده‌اند، مد نظر قرار دادیم. چون همگی در سرکوب حزب اشتراک نظر داشته‌اند، پس همگی مرتجع هستند. پس دیگر هر مبارزه‌ای هم که با هم داشته باشند، جز دعوا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. اما چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بر این مبتنی بود، که در صف حاکمیت برآمده از انقلاب، دو نیروی عمده در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در یک سو نیروهای وابسته به لایه‌های پایین و توده‌های محروم جامعه، که نیروی تعیین کننده انقلاب بوده‌اند و در سوی دیگر، جناح‌های وابسته به بزرگ مالکان و سرمایه‌داران بزرگ. تضاد بین این دو نیرو، یک تضاد طبقاتی و بنیادین است، ولی اختلاف نگرش هر یک از آنها با متحدین خود، یک پدیده روانی و اعتقادی و در نتیجه روانی و ثانوی است، که با رشد و توسعه جنبش و با حرکت در جهت تعمیق و گسترش انقلاب، بتدریج زایل خواهد شد. بنابراین، باید در کنار نیروهای وابسته به توده‌های مردم قرار گرفت، در مبارزه جاری آنها شرکت کرد و به آنها کمک کرد تا بتوانند بر پیشداوری‌ها و ذهنیات



خود غلبه کنند. تنها در آن صورت است، که امر اتحاد انقلابی و تشکیل یک جبهه امکان‌پذیر خواهد بود. واقعیت‌های جاری کشور، بیش از هر زمان دیگر، صحت بی‌خدشه این تحلیل را اثبات می‌کند.

این که مبارزه بین نیروهای درونی حاکمیت، یک مبارزه طبقاتی است و نه اختلاف بر سر تصاحب قدرت، قابل تردید نیست. اگر این مبارزه صرفاً برای کسب قدرت بود، در آن صورت و در شرایطی که با دشمنانی بسیار نیرومند از هر سو مواجه بودند، هرگز بصورت دو جناح در مقابل هم سینه سپر نمی‌کردند. در آن صورت، آن‌ها می‌توانستند به سازشی با یکدیگر دست یافته و قدرت را در میان خود تقسیم کنند. اگر هر یک از این جناح‌ها سهمی از قدرت حاکمه را در تصاحب دارند، به معنای آن نیست که هر دو برای اجرای یک "سیاست طبقاتی واحد" به توافق رسیده‌اند، بلکه به معنای آن است که هر یک بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی "خاص خود" و علیه اهداف طرف مقابل، مورد استفاده قرار می‌دهند.

و اما اعتقاد ما، مبنی بر این که شرایط مبارزه به هر یک از طرفین امکان خواهد داد، که بر پیشداوری‌های خود غلبه کنند نیز دیگر تقریباً امری روشن است. این دو جناح بدلیل تضاد طبقاتی که با هم دارند، هر دو دریافته‌اند که صرفاً "ایدئولوژی اسلامی"، قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یک در جستجوی متحدانی در خارج از مجموعه حاکمیت می‌گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه داران سلطنت طلب دیروز می‌جوید و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیک و مخالف، اگر امروز گروه بندی رسالت - حجتیه بیش از هر زمان دیگر به دشمن خونین آزادی‌های دمکراتیک مبدل شده است، از جمله به همین دلیل است، که جناح چپ حاکمیت را از قرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند.

جناح چپ حاکم، بدلیل اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده، نتوانسته است حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. همین امر به ارتجاع امکان داده است، که بتواند مواضع خود را هر چه بیشتر در جامعه تحکیم کند. وظیفه حزب ما و نقش پر اهمیت آن امروز، بیش از هر زمان دیگری مشخص می‌شود. نباید اجازه دهیم که بورژوازی بزرگ تجاری و نمایندگان ارتجاعی آن، با استفاده از اشتباهات گذشته نیروهای انقلابی، حاکمیت خود را برای یک دوره طولانی تثبیت و مستقر سازند.

### چه وظیفه‌ای در مقابل حزب ما قرار دارد؟

اگر این درست است که جنبش خلق در کشور ما هنوز پایان نیافته است، که این جنبش همچنان توان تاثیرگذاری بر روندهای جاری کشور را داراست، که نیروهای انقلابی پس از یک دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می‌یابند، که اتحاد این نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همه این‌ها درست است، پس وظیفه ما این بوده است و این خواهد بود، که با تمام نیروی خود در کنار جنبش انقلابی توده‌ها قرار بگیریم و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود، یاری دهیم. جنبشی، که مضمون اساسی آن عبارتست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن تسلط سرمایه‌داری بزرگ بر حیات سیاسی و اقتصادی کشور. سمتگیری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن عرصه‌هایی که ضرورت حضور فعال توده‌ای‌ها در آن‌ها وجود دارد.

در حال حاضر، همانطور که نشریه "راه توده" (اردیبهشت ۷۳) بدرستی متذکر می‌شود {نیروهای هدایت‌کننده رژیم ج.ا. همانا مافیای پر قدرت حجتیه است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، رهبری حزب توده ایران با هوشیاری نسبت به عملکرد آن هشدار داد ... این مافیای سیاسی - اقتصادی، که بی‌تردید سر نخ آن به امپریالیسم و صهیونیسم وصل است و هدایت مستقیم و غیر مستقیم می‌شود و خود نیز در داخل کشور، رژیم را هدایت مستقیم و غیر مستقیم می‌کند. آنها در انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود، نقش تاریخی توانستند ایفاء کنند و این نقش هم چنان ادامه دارد.}

می‌دانیم، که مافیای حجتیه تنها از خارج تغذیه نمی‌شود. پایگاه و نیروی تغذیه‌کننده آن در داخل، چیزی نیست، مگر بورژوازی بزرگ و بویژه بورژوازی بزرگ تجاری، که این مافیا و همینطور دارودسته روزنامه رسالت و دیگر نیروهای تعیین‌کننده حاکمیت جمهوری اسلامی، همگی به نمایندگی از وی و در جهت حفظ منافع آن به فعالیت مشغولند. اما همه قرائن و شواهد حاکی از آن است، که حاکمیت این مافیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی‌بازگشت برقرار نشده و در همه جا با مقاومت‌های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی روبروست (عصیان‌های نوبتی مردم در همدان، اراک، شیراز، مشهد، زاهدان، نجف‌آباد، قزوین). وظیفه تاخیرناپذیر حزب ما جز آن نیست، که تمام نیروی مردم و مقاومت‌های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مافیا و بورژوازی بزرگ حامی آن، متمرکز کند. هر گروهی، حزبی، طبقه‌ای، که بر علیه این دارودسته مبارزه می‌کند، باید مورد پشتیبانی حزب قرار گیرد. تمام نیروی سیاسی و ایدئولوژیک حزب باید بسیج شود، تا بتواند با همفکری و اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، پیشرفت این واپسگراترین و ضد انقلابی‌ترین طبقه جامعه ایران را مانع شود.

آنان که معتقدند هر گونه مبارزه‌ای در چارچوب رژیم ولایت فقیه محکوم به شکست است، نتیجه می‌گیرند، که وظیفه ما نسبت به نیروهایی که امروز علیه حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی رسالت - حجتیه مبارزه می‌کند، این خواهد بود که به آنها اندرز دهیم و متذکر شویم که بدون قرار گرفتن در "جبهه ضد ولایت فقیه"، مبارزه آنها بی‌سرانجام است و بدین وسیله تصور می‌کنند که "حقانیت تاریخی" نصایح آنها اثبات خواهد شد. اینگونه افراد بهتر است به جای اینکه دنبال "حقانیت تاریخی" باشند، تلاش کنند تا به سهم خود، قدمی در مبارزه علیه حاکمیت این ارتجاع بی‌نقاب بردارند. با محکوم کردن دیگران به شکست، حقانیت هیچکس اثبات نخواهد شد. این کوتاهی و تزلزل است که تماماً آشکار می‌گردد. در نادرست بودن اینگونه احکام به ظاهر انقلابی، همین بس که کاربست آنها در عمل به چنین نتایج منفی انجامیده است.



اما، ولو اینکه بپذیریم که تلاش در جهت آزادی و رهایی اجتماعی (و نه هر مبارزه‌ای) در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهایی (و فقط در تحلیل نهایی) محکوم به ناکامی است، این نتیجه حاصل خواهد شد که سرنوشت پیکاری که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروه بندی رسالت - حجتیه در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و از جمله حزب ما و جنبش مردم بی تفاوت است و یا از پیش مقدر شده است، به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همه ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیرناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است، که اتحاد طبقه کارگر با لایه‌های پایین و میانی جامعه می‌تواند شکل بگیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، بخودی خود دستاوردی آن چنان بزرگ است که تمام سنگ پایه سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب بهمن بر اساس آن پی‌ریزی شده بود، و تمام تلاش دشمن در جهت جلوگیری از تحقق آن قرار داشت و دارد!

تصور اینکه "رژیم ولایت فقیه" در مجموع خود در سراشیب سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی‌های وابسته به آن تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به شیوه نگرش مارکسیستی و توده‌ای ندارد و بیشتر بردر همان حجتیه و طرفداران شعار "هر چه بدتر، بهتر" می‌خورد. ثانیاً، معلوم نیست، که این "سراشیب سقوط" تا چندین سال طول بکشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فروکشد، و ثالثاً، اگر سرمایه‌داری بزرگ تجاری تمام اهرم‌های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که او، باز هم از هر تغییری بی‌وزمند بیرون می‌آید، و به اتکاء مواضع اقتصادی خود، هرگونه مخالفت و مبارزه‌ای را در نقطه نابود می‌کند. این بار عده‌ای، آخوند حجتیه را از نمایندگی خود خلع و بجای آن، عده‌ای دیگر را با کت و شلوار و کراوات منصوب می‌کند، اما ماهیت سیاه حاکمیت آن دست نخورده باقی می‌ماند. آیا انقلاب ایران، با تمام قدرت و پشتوانه مردمی آن و با تمام نیرویی که حزب ما تلاش کرد برای آن بسیج کند، موفق شد، برای نمونه ملی شدن تجارت خارجی را عملی کند؟ چگونه انتظار داریم این طبقه، در حالی که قدرت آن ده‌ها برابر شده است و ایدئولوژی تجارت را مدام در جامعه رسوخ می‌دهد، در تحولات آتی، که اساس سمت و سوی اجتماعی و طبقاتی آنها مشخص خواهد بود، از قدرت کنار گذاشته شود؟ بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد. باید همین امروز، بر اساس تضاد منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیروئی قرار گرفت، که حاضر است با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خون‌آلوده آن را در مقابل همگان به نمایش گذاشت، باید آن را به عقب نشینی وادار کرد. برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست.

بنابر مجموعه آنچه تا اینجا گفته شد، شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" شعاری است نادرست، که بر پاره‌ای اشتراکات شکلی میان جناح‌های مختلف حکومت جمهوری اسلامی انگشت تاکید گذاشته، تفاوت‌های طبقاتی و ماهوی میان آن‌ها را نادیده می‌گیرد. جناح چپ جمهوری اسلامی را، به صرف اینکه زمانی بر سرکوب حزب ما صحنه گذاشته است، از هر گونه توان و ظرفیت پیشرفت فکری و انقلابی محروم وانمود کرده، آن را با جناح راست حاکم (در عمل) همسنگ و در یک کفه قرار می‌دهد و عملاً به قدرت‌گیری این جناح یاری می‌رساند. این شعار، این توهم نادرست و خطرناک را بوجود می‌آورد که گویا حاکمیت هر یک از جناح‌های موجود در ج. ا. برای خلق و جامعه بی تفاوت است و طرد همه آنها را با هم طلب می‌کند. این شعار، نیروی بسیج و مقاومت متشکل خلق را در مقابل حاکمیت سیاه سرمایه‌داری بزرگ معشوش می‌کند.

### جنبش چپ ایران، باید صف خود را از اپوزیسیون راست رژیم و ارتجاع حاکم جدا کرده و به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور پیوندد!

با کنار گذاشتن این شعار، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه را کنار نمی‌گذاریم، بلکه بر این حکم علمی تاکید می‌کنیم که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست از تغییر در حاکمیت طبقاتی، یعنی در مرحله کنونی عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بویژه تجاری و خلع نمایندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر تغییر شکل حکومت که باشد، در محتوای خود برای ما یک تغییر انقلابی محسوب می‌شود. به همین دلیل، موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه، به موضعی بستگی ندارد که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و نمایندگان آن اختیار می‌کنند.

برای آنکه ماهیت مسئله بیشتر درک شود، کمی به این خط مشی، از دیدگاه منافع بورژوازی بزرگ، نظر افکنیم. برای بورژوازی بزرگ، فعلاً این که ولایت فقیه باشد یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که وی می‌خواهد، پایان گرفتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی، در خون غرقه شدن انقلاب و آرمان‌های آن و خروج کامل توده‌ها از صحنه مبارزه سیاسی است. در جامعه ما، اکنون ایدئولوژی بورژوازی با شعار "پنج انگشتان دست با هم برابر نیستند" و این تبلیغ که طبیعت جامعه و خواست خداوند در این نابرابری قرار گرفته که عده‌ای محروم و بدبخت و عده‌ای دارا و خوشبخت باشند و امثال آن، در نزد توده‌های وسیع مردم و در اثر انقلاب ایران سخت اعتبار خود را از دست داده است. بورژوازی بزرگ از لطمه خوردن ایدئولوژی خود به سختی نگران است و دورنمای کل نظام سرمایه‌داری را در ایران در خطر احساس می‌کند. برای مقابله با این خطر، ارتجاع و سرمایه‌داری کلان در دو سوی جبهه، کارزار ایدئولوژیک وسیعاً گمراه کننده‌ای را، برای منحرف کردن خلق، انقلاب و نیروهای آن به کار انداخته است و برای مبارزه با انقلاب، مدام جبهه‌های انحرافی می‌گشاید.

**ارتجاع در داخل می‌گوید:** انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریه و عزاداری، پس درود بر انقلاب؛  
**ارتجاع در خارج می‌گوید:** انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی گریه و عزاداری، پس مرگ بر انقلاب؛



**ارتجاع در داخل می گوید:** انقلاب یعنی حکومت مذهبی، یعنی نبود آزادی و خفقان، پس **دروود بر انقلاب؛**  
**ارتجاع در خارج** همین‌ها را می گوید و نتیجه می گیرد **مرگ بر انقلاب.**

**ارتجاع در داخل می گوید:** مبارزه اصلی ما مبارزه حکومت مذهبی با حکومت "لایبک" است؛  
**ارتجاع در خارج هم،** بعنوان مبارزه با آن، عین همین گفته‌ها را تکرار می کند.

این دو، دقیقا گفته‌های یکدیگر را می گیرند و تکرار می کنند و هر دو هم یک هدف دارند: تحریف واقعیت و مفهوم انقلاب در نزد مردم. آنها دست در دست هم یک بازی جهنمی براه انداخته‌اند و چنان ماهرانه و پر قدرت عمل می کنند، که در هر دو سوی جبهه، در داخل و خارج، کسی را جرات ورود به صحنه و متوقف کردن نیرنگ بازی‌شان نیست.

اما، اگر موفق عمل می کنند، بخاطر مهارت شکست ناپذیرشان نیست، بلکه بخاطر آن است که صحنه در مقابل آنان خالی شده است. برای ما، بعنوان یک نیروی چپ این مسئله روشن است (یا باید لااقل روشن باشد)، که هر قدر ایدئولوژی بورژوازی در این صحنه بیشتر می برد، این ماییم که داریم بیشتر می‌بازیم. اگر امروز منافع ارتجاع در آن است، که انقلاب و اهداف آن را تحریف کند، منافع ما در آن است که انقلاب و اهداف آن را روشن کنیم. برای اینکار باید سیاست خود را بر مبنای پی ریزی کنیم که در همه عرصه‌ها به مقابله با ارتجاع برود. ما باید از انقلاب در مقابل ارتجاع دفاع کنیم. باید از هر نیروی انقلابی، ولو درون حاکمیت "ولایت فقیه"، دفاع کنیم. باید اتحاد نیروهای انقلابی را سازمان دهیم و مواضع آنان را در جامعه تقویت کنیم. نباید اجازه دهیم ارتجاع واقعیت‌ها را تحریف و ایدئولوژی خود را بر جامعه حاکم کند. تنها بدین وسیله است که می توان ارتجاع را در همه عرصه‌ها به عقب راند.

## ما و جنبش دمکراتیک

دفاع از انقلاب و نیروهای انقلابی درون و پیرامون حاکمیت به معنی آن نیست که ما حمایت از نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا. را کنار گذاشته و عملا به مناسبات خود با آنها و تشکیل یک اتحاد انقلابی زیان می‌رسانیم. به هیچ وجه. ما حتی یک لحظه از پشتیبانی نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا، حمایت از خواسته‌های آنها و طرح مطالبات بر حق توده‌های محروم خلق در مقابل جمهوری اسلامی غفلت نمی‌کنیم، بلکه دفاع از انقلاب به معنای آن است که ما از یک سو با افشای بی‌امان ارتجاع داخل و خارج، متوجه کردن نوک تیز حملات علیه نیروهای راست‌گرا و حاکمیت بورژوازی بزرگ تجاری، مذهبی و غیر مذهبی، و از سوی دیگر با حمایت قاطع و بی‌تزلزل و همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیک مخالف رژیم، در واقع کمک می‌کنیم به توده‌های محرومی که از ج.ا. حمایت می‌کنند و توده‌های محرومی که با ج.ا. مخالفت می‌کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درک کرده، بر پیشداوری‌های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در یک صف قرار گیرند و متحد در مقابل ارتجاع بایستند. به این ترتیب، ما به تقویت مواضع نیروهای دمکراتیک در مجموع جنبش یاری می‌رسانیم.

ارتجاع برای تداوم حاکمیت خود تلاش دارد تا توده‌های محروم را به انقلابی و ضد انقلابی، مذهبی و غیر مذهبی، ریشو و بی ریش، خودی و غیر خودی، مخالف و موافق رژیم تقسیم کند. ما این تقسیم‌بندی‌های دروغین را بر هم می‌زنیم. ما بدینوسیله اجازه نمی‌دهیم، که ارتجاع مفهوم خود را از انقلابی و ضد انقلابی به ما تحمیل کند. از نظر ما همه توده‌های خلق، صرف نظر از اینکه مذهبی باشند یا غیر مذهبی، ریشو باشند یا بی ریش، موافق رژیم باشند یا مخالف آن، انقلابی هستند و در مقابل، همه وابستگان ارتجاع و کلان سرمایه‌داری، با هر نقابی که به چهره داشته باشند، ضد انقلابی. در نتیجه ما وظیفه خود می‌دانیم، که به توده‌های محرومی که از ج.ا. حمایت می‌کنند، کمک کنیم که از تصور نادرست بیرون آیند و به توده‌هایی که با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند، بیوندند و بالعکس. نفی این تفکر، یعنی اینکه ما زیر نفوذ ایدئولوژی ارتجاع قرار گرفته و انقلابی بودن توده را بر مبنای موافقت و مخالفت آن‌ها با جمهوری اسلامی و یا "ولایت فقیه" تعیین کرده‌ایم. آنچه که وظیفه ما است، این است که به توده‌ها، صرف نظر از اینکه از رژیم حمایت می‌کنند یا نه، کمک کنیم که درک کنند: آنها متحد یکدیگر هستند و هر دو در مبارزه با ارتجاع و کلان سرمایه‌داری غارتگر منافع مشترک دارند. تنها از این طریق است، که می‌توان نیروهای دمکراتیک را متحد نمود، ارتجاع را منفرود کرد و مانع از آن شد که تحولات آتی، به تحریک ارتجاع به یک **برخورد خونین** در میان مردم منجر شود، برخوردی که جز به زیان جنبش انقلابی و جز به نفع ارتجاع نخواهد بود.

با در پیش گرفتن این راه، ما با هر سیاستی که جایگزینی هر نیرویی را به جای ولایت فقیه می‌پذیرد، وداع می‌کنیم. **ما تنها از یک جایگزین دمکراتیک برای ج.ا. پشتیبانی می‌کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می‌ایستیم که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم به همان اندازه پشتیبانی می‌کنیم که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم. بدین وسیله ما مواضع مجموع نیروهای ارتجاعی را، در مقابل مواضع مجموع نیروهای انقلابی تضعیف می‌کنیم و بدین وسیله است که بتدریج جبهه واقعی دمکراسی در مقابل ارتجاع، و انقلاب در برابر ضد انقلاب در سطح جامعه آشکار می‌گردد.**

اما این تصور که برای تضعیف ارتجاع باید نیروهای ضد امپریالیست و طرفدار توده‌های محروم را در حاکمیت وادار کرد که از حکومت کناره جویند و در جبهه مبارزه با آن قرار گیرند، یک اشتباه بسیار بزرگ و نابخشودنی‌ترین اشتباهی است، که ممکن است مرتکب گردید. اگر توده‌های محروم توانسته‌اند از این طریق بخشی از قدرت حاکمه را در دست گیرند، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که این قدرت را از دست بدهند. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیک باشد. با خروج جناح چپ حاکمیت از صحنه قدرت، ممکن است مجموع نیروهای طرفدار "طرد ولایت فقیه" تقویت شوند، ولی هیچ دلیلی در دست نخواهد بود که تحول رژیم به سمت یک نظام دمکراتیک و مردمی باشد. برعکس در شرایط قدرت بی‌رقیب ارتجاع، کمترین چشم‌انداز برای یک تحول دمکراتیک و مردمی وجود دارد. در شرایط قدرت بی‌رقیب ارتجاع، اگر کمترین چشم‌انداز یک تحول دمکراتیک در افق نمایان شود، نباید کمترین تردیدی داشت، که تمام نیروهای ارتجاعی



و واپسگرا با تمام قوا به کمک رژیم خواهند شتافت. اسیر تخیل نباید شد. طرد جناح چپ حاکمیت از قدرت، به معنی تغییر باز هم بیشتر تناسب نیروها به نفع ارتجاع است و نه به نفع انقلاب.

در واقع، زیانبارترین جنبه شعار "طرد ولایت فقیه"، همانا نقش آن در ایجاد توهم برخلاف این واقعیت مسلم است. من تلاش می‌کنم مودبانه‌ترین کلمات ممکن را در این مورد بکار ببریم. دهسال پیگیری شعارهای انحرافی، چشم‌ها را بر روی تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع در درون حاکمیت ج. ا. بسته است. حتی این مقدار کافی نیست و مروجین این نوع شعارها به خود وعده می‌دهند، که به زودی زود جناح چپ حاکمیت بطور کلی از صحنه قدرت حذف و یا به قول آنها "کنده" و یا "طرد" خواهد شد. و چه پیروزی بزرگی برای نیروهای دمکراتیک! شاید هم بد نباشد، که مروجین این شعار، عده‌ای را به ایران اعزام کنند، تا بیشتر به نفع ارتجاع فعالیت کنند، که بتوان هر چه زودتر "چپ‌ها" را از قدرت بیرون کرد، تا اینقدر طرد ولایت فقیه به تاخیر نیفتد! و آن وقت نظریه پردازانی به این عظمت، به خود اجازه می‌دهند، فریادهای آنان، که می‌گویند "باید از انقلاب دفاع کرد" را "چک بلا محل" اعلام کنند. حتی شعور آنها را با خود مقایسه کرده و فکر می‌کنند، وقتی گفته می‌شود باید از انقلاب دفاع کرد، منظور این است که باید از حجتیه و رسالت دفاع کرد!

در هر صورت، باید با تمام قوا به دفاع از نیروهای انقلابی در درون حاکمیت برخاست و اجازه نداد که مواضع آنان بیش از این تضییع گردد. در میان نیروهای دمکراتیک داخل کشور، هستند کسانی که به خطر عظیم حذف جناح چپ از صحنه قدرت و پیامدهای جبران‌ناپذیر آن آگاه هستند، اما از بیم آنکه مبادا با عدم تفاهم سایر نیروهای انقلابی مواجه شوند، از بیان صریح آن ابا دارند. این وظیفه ما است، که آنها را در این زمینه یاری کنیم. نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را بکار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند متقاعد کنیم که به حمایت از آنها برخیزند. نباید اجازه داد نیروهای ارتجاع، قدرتی که بخشی از توده‌های محروم بر اثر انقلاب و با هزاران فداکاری به چنگ آورده‌اند را، به راحتی از آنان بستانند. برای بازپس گرفتن هر تکه از این قدرت، معلوم نیست چند دهسال باید انتظار کشید و خون چه تعداد از انسان‌ها بر زمین ریخته خواهد شد.

نتیجه بگیریم: در مقابل سیاست‌ها و شعارهای نادرست، تنها یک راه وجود دارد: دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع در همه عرصه‌ها و در همه صحنه‌ها. این دفاع به معنی تنگ کردن میدان عمل و تجزیه نیروهای دمکراتیک نیست، برعکس به معنی گستردن آن به سطح تمام جامعه، به سطح تمام جنبش و به سطح تمام توده‌های خلق است.

و سرانجام ...

همه آنچه تا بدینجا گفته شد و همه خواسته‌ها و سیاست‌های ما، حتی اگر بهترین و کارآمدترین باشند، یاوهای بیش نخواهند بود، اگر بر حزبی متحد و نیرومند و مجهز به ایدئولوژی و خط مشی انقلابی متکی نباشیم. تجربه فعالیت اخیر، باز هم بیش از گذشته به ما نشان می‌دهد، که حزب پاره پاره، حزبی که دارای وحدت اراده و عمل نباشد، نمی‌تواند منشاء اثر انقلابی گردد.

برخی رفقا، با توجه به مسایل موجود در حزب و نیز جنبش بین‌المللی، معتقدند باید به فکر شکل جدیدی از سازماندهی حزب بود. با این نظر نمی‌توان توافق داشت. آنچه که امروز در مقابل حزب ما قرار دارد، تبدیل شدن آن از حزبی عمدتاً مبتنی بر مرکزیت، به حزبی واقعاً مبتنی بر "مرکزیت دمکراتیک" است. البته پیشرفت در این زمینه، تنها به خواست ما بستگی ندارد، بلکه به شرایط بیرون از خواست ما، و از جمله وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، میزان اتحاد طبقه کارگر و حمایت آنها از حزب خود، درجه آگاهی‌های اجتماعی و یک سلسله عوامل دیگر، وابسته است. بدیهی است، که می‌توان در مورد شکل مرکزیت دمکراتیک متناسب با شرایط ما و تناسب میان مرکزیت و دمکراسی بحث‌های سودمندی را انجام داد، اما اینکه حاکمیت این اصل اساسی را از روابط درون حزب کنار بگذاریم، قابل پذیرش نیست. وضعیت کنونی، یک وضعیت استثنایی و حاصل انباشته شدن دراز مدت یک سلسله علل و عوامل عمدتاً استثنایی است. استثناء را تعمیم ندهیم و از آن نتایج نادرست اتخاذ نکنیم. اگر عدم تشکیل کنگره حزبی طی چندین دهه و برخلاف اساسنامه حزب به معنی نفی ضرورت کنگره است، از وضع کنونی هم می‌توان نتیجه گرفت که حزب می‌تواند محل بحث و اختلاف نظر میان اعضاء باشد. برای بن بست کنونی چاره‌ای بیاندیشیم، اما برون رفت از آن را در کنار گذاشتن هویت سازماندهی انقلابی خود نجوییم.

چاره اوضاع کنونی، در پایه‌ریزی حزب و تشکیلات دیگری، به موازات تشکیلات حزب توده ایران مسلماً نیست، در دعوت کردن اعضاء به پذیرش بی‌چون و چرای سیاست‌های نادرست نیز نیست. در خانه نشستن و منتظر تغییر تناسب جناح‌ها (کدام جناح‌ها؟) شدن نیز نمی‌تواند راه حل تلقی گردد. این راه حل، در حال حاضر تنها می‌تواند با مشارکت و توسل به آراء و نظرات همه توده‌ای‌ها، یعنی همه کسانی که در گذشته و یا امروز در حزب فعالیت داشته و همیشه به آرمان‌های آن وفادار بوده‌اند و امروز نیز آماده کار و فعالیت می‌باشند، بدست آید. در مورد چاره‌ای که باید یافت، رفیق کیانوری (1) با بیان خاطرات خود، بویژه تلاش کرده است نظراتش را بنوبه خود با ما در میان گذارد. تصور اینکه وی پس از هشتاد سال زندگی، ناگهان به یاد خاطرات جوانی و اختلافات خود با این یا آن فرد یا سیاست افتاده‌است بکلی دور از واقعیت است. هدف او از بیان این خاطرات نشان دادن این واقعیت‌ها به همه ما بوده‌است، که تاریخ حزب توده ایران هرگز خالی از مبارزه با انحرافات چپ یا راست نبوده و برعکس این تاریخ در همین مبارزه است که شکل گرفته و تکامل یافته‌است. اینکه اعضای حزب کورکورانه در مقابل در فرد، هر اکثریت یا اقلیت و هر سیاستی تسلیم نگردند، اینکه با مشی کنونی حزب تماماً مخالف است و بالاخره اینکه هیچ اصلی مطلق نیست و در شرایط استثنایی می‌توان برای نجات مصالح حزب و جنبش، بطور استثنائی پاره‌ای اصول را نادیده گرفت. همه این‌ها پیام به ما و خط راهنمای ما است. آنچه که منتشر کنندگان کتاب "خاطرات" با خوشحالی نقطه ضعف آن و وسیله نابودی همیشگی حزب تلقی می‌کردند در واقع عمیق‌ترین نقطه قوت برای ما و پیشرفت حزب است. این دعوتی است به مبارزه، دعوتی است به مقاومت و به اینکه مصالح حزب و جنبش را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهیم.

در چارچوب همین دعوت است که وجود نشریاتی مانند "راه توده" را امروز باید مغتنم شمرد و از آن برای فراهم کردن زمینه جمع شدن همه اعضای حزب در کنار هم و در درون حزب کمال استفاده را نمود. همان چیزی که احتمالاً منتشرکنندگان این نشریه نیز، جز به آن نمی‌اندیشیدند.



و باز در چارچوب همین دعوت است، که همه اعضاء حزب حق دارند و بیش از آن، مکلفند که در بحث بر سر خط مشی حزب مداخله کنند و نظرات صریح خود را بیان دارند.

تمام رفقای ما که نامشان در نزد توده‌ای‌ها شناخته شده است، حق دارند و وظیفه دارند، در مبارزه سرنوشت‌ساز کنونی برای آینده حزب، با تمام نیرو و با تمام وزنه‌ای که می‌توانند داشته باشند، شرکت کنند. تاریخ هیچکس را از این بابت مواخذه نخواهد کرد. اما اگر امروز برخی تماشاچی هستند، نه از آن روست که از مبارزه بریده‌اند، بلکه بدان خاطر است که تجربه مبارزه در بیرون از تشکیلات حزب همیشه منفی از آب درآمده است. همه فرصت‌طلب‌ها ابتداء راه خود را از انتقاد از خط مشی حزب آغاز کرده‌اند، سپس تشکیلات جداگانه‌ای را با ادعای دنبال کردن "راه واقعی" حزب توده ایران بوجود آورده‌اند، پس از چندی ادعا کرده‌اند که اساساً "مشی موجود" ریشه در تاریخ حزب دارد، همه این تاریخ را منکر شده‌اند و متعاقباً به این "نتیجه" رسیده‌اند که منشا همه "مشکلات" در ایدئولوژی مارکسیسم و اعتقاد به سوسیالیسم و کمونیسم است و دست آخر در منجلاب ضد توده‌ای درغلتیده‌اند.

ما همه از قرار گرفتن در این راه وحشت داریم. اگر نمی‌خواهیم در منجالات ضد توده‌ای فرو رویم، هیچ راهی جز آن نیست که از همان ابتداء حساب خود را با فرصت‌طلبی و اپورتونیسم روشن کنیم. تمام سیاست اپورتونیسم و مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع، امروز بر سر تاریخ گذشته حزب ما و بویژه سیاست حزب در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب تمرکز یافته است. تنها با دفاع قاطع از این تاریخ و این سیاست است که می‌توان از غلتیدن در منجالات اجتناب کرد. برای آنکه چند نفر را بیشتر به دور خود گرد آوریم، دروازه‌ها را چارتاق به روی اپورتونیسم باز نکنیم.

نفوذ ضعف از همان سال ۶۲ و ۶۳ در شرایط بسیار پیچیده سیاسی، دستگیری و غیبت بیش از دو سوم اعضای رهبری حزب و تلخ کامی روحی ناشی از شکست، با کنار گذاشتن تدریجی و عدم دفاع قاطعانه و بی‌تزلزل از مشی حزب در سال‌های پس از انقلاب در حزب ما آغاز شد. در نتیجه، بتدریج بحث در مورد خط مشی گذشته همه حزب را فرا گرفت و آن را در فلج کامل قرار داد. اتحاد با سازمان اکثریت، اساساً به همین دلیل بطور قطعی شکست خورد. پیگیری سیاست‌های انحرافی سرانجام حزب را پاره پاره و بطور کل از جامعه ما جدا و آن را در انفراد و انزوای کامل قرار می‌دهد.

دیدن خطر سیاست‌های ارتجاع، لاقلاً برای یک توده‌ای، کار بسیار پیچیده‌ای نیست. اما چرا غیر توده‌ای‌ها تحت هیچ شرایطی به میدان این مبارزه گام نمی‌گذارند؟ برای آنکه این بخش می‌داند، که اگر خطر این دارودسته و ضرورت مبارزه با آن را بپذیرد، به خودی خود ناچار خواهد شد بپذیرد که با نیروهایی که در مقابل آن عمل می‌کنند، وارد یک اتحاد، ولو موقت گردد. پذیرش این اتحاد به معنی آن است که ما بتدریج و گام به گام به سمت ایجاد یک جبهه متحد با این نیروها و سرانجام به سمت همان سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بهمن بازگردیم و این چیزی است، که برای آنها، با راهی که در پیش گرفته‌اند و با نیروهایی که بعنوان متحد خود انتخاب کرده‌اند، قابل قبول نیست.

چنانکه گفتیم، مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع نه تنها بر روی تاریخ حزب توده ایران متمرکز است، بلکه اساساً و در درجه اول بر روی آن بخش از این تاریخ تمرکز یافته است که به نحوی از انحاء با سمتگیری حزب ما در سال‌های پس از انقلاب در پیوند است. می‌دانید، اگر اتحاد میان طبقه کارگر و توده‌های محروم و بینایی جامعه تحقق یابد، اگر نیروهای حزب و نیروهای انقلابی ملی و مذهبی نزدیک شده و در یک اتحاد قرار گیرند، در آن صورت قادرند نیرویی را بوجود آورند که می‌تواند سد ارتجاع و بورژوازی بزرگ را در هم شکند. از وحشت همین اتحاد بود، که ارتجاع در سال‌های نخست انقلاب از تدارک کودتای نوژه، ایجاد دارودسته‌های نظامی در ترکیه و حتی تشویق صدام حسین به حمله به ایران خودداری نکرد. امروز از وحشت همین اتحاد است که تمام زرادخانه ایدئولوژیک و تبلیغاتی خود را به کار انداخته است، تا به هر قیمت ممکن، توده‌های ما و توده‌ها را از پیمودن این مسیر منصرف سازد.

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده‌های محروم و زحمتکش جامعه ما است و سیاست‌های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اخلال گردیده است. اکثریت و اقلیت نه بر مبنای واقعی و با اتکاء به خواست هزاران توده‌ای که در داخل و خارج از کشور زندگی و فعالیت می‌کنند، بلکه بر مبنای فرضی برقرار شده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست‌ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. در این مورد هیچ تردیدی نباید داشت. تجربه انقلاب بهمن این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داد. به همین دلیل وظیفه همه اعضاء و هواداران حزب است که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را که می‌تواند به نیازهای جامعه و خواست‌های انقلابی آن پاسخگو باشد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده‌ای‌ها، نشان دادن برندگی آن در عمل و منافعش برای توده‌های محروم جامعه است که می‌توان بر دشواری‌های موجود غلبه کرد. با دستان خالی همیشه بازنده خواهیم بود.

**"حزب ما موظف است، از دیدگاه طبقاتی تحولات را تحلیل کرده و با صراحت اعلام کند."**

رفقا و مبارزان توده‌ای! همه با هم در جنبش واقعا موجود خلق و برای پاسداری از جزء جزء قدرتی که هنوز برای توده‌های محروم باقی مانده است و برای گسترش و تفوق نهایی آن بر سرنوشت کشور، تمام نیروی خود را بسیج کنیم. توان جنبش دموکراتیک را دست کم نگیریم. به هیاهوی راستگرایان و وازدگان سیاسی خارج از کشور که امروز در زیر علم "اقتصاد آزاد" سینه می‌زنند، اعتناء نکنیم. زحمتکشان ایران طی سال‌های اخیر "مواهب" اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و گرسنگی فرزانشان درک کرده‌اند. وقتی که روزنامه رسالت، یعنی ارگان ارتجاع هم برای پنهان کردن ماهیت خود، از نحوه اجرای سیاست صندوق بین‌المللی پول (تعدیل اقتصادی) انتقاد می‌کند، می‌توان فهمید که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با اقتصاد آزاد سرمایه‌داری در جامعه ما، چه وسعتی گرفته است. زمان بیش از هر زمان دیگر برای دستیابی به یک اتحاد دموکراتیک مساعد است. توده‌های مردم را به موافق و مخالف رژیم تقسیم نکنیم. در اندیشه راستگرایانه توافق با بورژوازی راستگرا برای طرد رژیم نینادیشیم، بدنبال پایه‌ریزی وسیع‌ترین اتحاد از نیروهای دموکراتیک و



طرفداران عدالت اجتماعی، برای پس زدن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ بر کشور باشیم. برای پیشبرد انقلاب در جهت خواست‌های توده‌های محروم مبارزه کنیم!

## توده‌ای‌ها از ۵ دهه مبارزه انقلابی باید بهره بگیرند!

بخش دوم این گفتار را با خبر قتل فجیع چند روحانی مسیحی در داخل کشور شروع می‌کنم. حادثه‌ای که جنجال پیرامون آن اکنون - بهر دلیل - فرو نشسته است، اما بنظر من، این حادثه نمونه خوبی است برای بررسی دلایل و انگیزه‌های نیروهای ارتجاعی حاکم بر ج. ا. در ارتکاب اینگونه اقدامات. (۱)

برای درک انگیزه‌های حادثه‌سازان، شاید بهتر باشد نگاهی بسیار گذرا به گذشته داشته، تحولات سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران را کمی دنبال کنیم، تا از ماجراجویی‌های امروز آنان و اهدافی که دنبال می‌کنند تصور کامل‌تری بدست آوریم. پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷، مجموعه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی‌ریزی و حلقه‌های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا درآورده و همچنان به پیش می‌برند.

در وهله نخست، طرح و توطئه‌های امپریالیسم، اساسا بر دو بازو متکی بود. بازوی نخست، سلطنت‌طلبان فراری بودند، که وظیفه طرح‌ریزی توطئه‌ها از بیرون ج. ا. را به عهده داشتند و بازوی دوم آن، عبارتند از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبه مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج. ا. و اجرای دسیسه‌چینی‌ها از دورن نظام برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند. (۲)

اساس و پایه استراتژی امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران، همانگونه که حزب توده ایران به درستی تشخیص داده بود و بر آن تکیه می‌ورزید، عبارت بود از منفرد و منزوی کردن نیروهای انقلابی و وفادار به آرمان‌های توده‌های محروم و طرد آن‌ها از دستگاه حاکمه ج. ا.

بر این اساس، در سال‌های نخست انقلاب، سیاست حادثه‌آفرینی و تفرقه‌افکنی به قصد رو در رو قرار دادن نیروهای انقلابی و متزلزل ساختن موقعیت آنان در جامعه، به ابزار دائم و اصلی مرتجعین و ضد انقلابیون تبدیل گردید. پس از شکست کودتای نوژه و تلاش برای جمع‌آوری نیرو در کشورهای همسایه، طرح‌ریزی و تحمیل یک جنگ خونین، که از آن باید به مثابه بزرگترین توطئه امپریالیسم علیه انقلاب یاد کرد، با همدستی ارتجاع منطقه سازمان داده شد. هدف نخستین جنگ، شکست انقلاب یا لاقط جدا کردن سرزمین‌های نفت‌خیز کشور از دیگر مناطق آن بود که این هدف آخر با شکستی سنگین برای ارتجاع خنثی شد.

در نخستین سال‌های انقلاب، بر خلاف خواست و امید ارتجاع، انقلاب نه تنها در مسیر عقب نشینی و شکست قرار نگرفت، بلکه در سیر جریانات و حوادث، مواضع نیروها و طبقات مختلف شرکت کننده از انقلاب هر چه بیشتر مشخص شده، جنبش انقلابی روند رشد و تعمیق را می‌پیمود. با گذشت زمان و تعمیق جنبش، دشمنان انقلاب دیگر تنها مزدبگیران مستقیم امپریالیسم نبودند، بلکه بخشی از نیروهای متزلزل و راستگرا نیز که سیر حوادث و گسترش و ژرفای جنبش مردمی را به زیان خود می‌دیدند، به صف دشمنان آن پیوستند. بخش عمده و اساسی این نیروها در واقع آن جریاناتی بودند که از درون ج. ا. عمل می‌کردند، تا از بیرون آن. مواضع آیت‌الله خمینی، که در کنار صف توده‌های محروم و ضد امپریالیست قرار گرفته بود، موقعیت راستگرایان و مرتجعین را بسیار ضعیف و شکننده ساخته بود. مزدبگیران امپریالیسم و عناصر وابسته به حجتیه تلاش کردند تا با تاکید بر شکل مذهبی انقلاب (تلاشی که همچنان و بصورت تحریک آمیز و حادثه‌جویانه نه تنها در داخل کشور، بلکه در خارج از کشور نیز ادامه دارد)، ماهیت مردمی و ضد امپریالیستی آن را به فراموشی سپرده، سمت ضربه را به سوی نیروهای انقلابی تغییر دهند.

نیروهای انقلابی عمدتا از روند انقلاب و تضادهای ناگزیر آن درک درستی نداشتند. آنها این واقعیت را که انقلاب ما در یک کشور عقب مانده سرمایه‌داری روی داده است و بناچار مهر و نشان این عقب ماندگی، نه فقط بر پیکر توده‌های محروم، بلکه بر جسم و روح، حتی و بویژه نیروهای پیشرو جامعه داغ خود را باقی گذاشته است، بدرستی تشخیص نمی‌دادند. هر یک از نیروهای انقلابی خود را اساس و محور انقلاب تصور می‌کرد و ضربه به خود را پایان جنبش و شکست انقلاب می‌پنداشت (امری، که بعدا گریبان حزب ما را نیز گرفت).

کم تجربگی انقلاب و نیروهای انقلابی و پر تجربگی و خونخواری ارتجاع و امپریالیسم و توطئه‌های پی در پی که سازمان می‌داد، شرایطی را بوجود آورد که انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب نشینی قرار گرفت.

در همین دوران بود، که برای واپسگرایان تردیدی باقی نماند، تا آن هنگام که آیت‌الله خمینی در کنار توده‌های محروم و انقلابی ایستاده باشد، آرزوی شکست انقلاب و قدرقدرتی آنها رویایی است، که تحقق آن بسیار دشوار خواهد بود. متکی بر این اندیشه، ارتجاع پایه‌های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت‌الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت ج. ا. و به اسارت درآوردن او در چنگال خود قرار داد و از جمله با این هدف، مجموعه امپریالیسم و نیروهای راستگرا توطئه جنایتکارانه طولانی ساختن جنگ و کشاندن رهبری انقلاب به این راه بی‌بازگشت را سازمان دادند و متاسفانه با موفقیت به پیش بردند.

بنابر محاسبات راستگرایان، هر قدر جنگ بیشتر ادامه یابد، آیت‌الله خمینی بیشتر از آرمان‌های توده‌های مردم دور شده و بیشتر به گروگان آنها درخواهد آمد. به این ترتیب، نیروهای راست با دمیدن در بوق "جنگ جنگ، تا پیروزی" موفق شدند، موقعیت خود را هر چه بیشتر در نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت ج. ا. تثبیت کنند.



آغاز جنگ و سپس ادامه جنایتکارانه آن، از جمله این هدف توطئه‌گرانه نیروهای راست، سرمایه‌داری ضربه خورده از انقلاب و امپریالیسم جهانی را هم با خود داشت که اذهان توده‌های انقلابی را از اعلام و پافشاری برخواست‌های اقتصادی - سیاسی خود منحرف کرده و لزوم معوق گذاشتن آنها را بمنظور دفاع از کشور، در مرکز توجه قرار دهد. همین توطئه از جمله انگیزه‌های اساسی ادامه جنگ بود. بدین ترتیب، میلیون‌ها ایرانی زحمتکش و انقلابی، که تا آن هنگام در سراسر ایران و بشکلی بی‌وقفه بر حکومت برآمده از انقلاب و برای تعمیق و رشد آن فشار می‌آوردند، یا راهی جبهه‌های جنگ شدند و یا در پشت جبهه‌های جنگ امر تدارکات آن را بهمه گرفتند. دفاع از انقلاب، شکل دفاع از کشور را به خود گرفت، و این مسئله حتی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران به انگیزه‌ای پر قدرت تبدیل شد. تعمیق انقلاب بدین ترتیب دچار وقفه شد. دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، در فرصتی که با منحرف شدن افکار توده‌های انقلابی و کشتار آنان در جنگ، و همچنین کشتار آرمان‌خواهان مذهبی، که به قدرت دولتی دست یافته بودند فراهم شد، توانستند خود را از زیر این فشار روزافزون خلاص کنند.

در حالیکه نمایندگان سیاسی راستگرایان و باند رسالت و حجتیه در تهران سرگرم توطئه برای دوران پس از مرگ آیت‌الله خمینی و پایان جنگ بودند تا قدرت را قبضه کنند، نیروهای آرمان طلب مذهبی و بسیاری از دانشجویان خط امام در جبهه‌ها کشته شدند. آنها در ادامه همین فرصت، توانستند توطئه‌های جدیدی نظیر انفجار حزب "جمهوری اسلامی"، منفجر ساختن نخست وزیری و دهها ترور و انفجار دیگر را تدوین کنند و به اجرا بگذارند.

ما اگر نتوانیم تأثیرات عظیم جنگ و این حوادث را که بر مردم ایران و انقلاب آن گذشته است، درست تحلیل کنیم، نمی‌توانیم زبان مشترک با همین مردم، که حالا در شهرهای ایران در مقابل غارتگران و همان توطئه‌گران ادامه جنگ به قیام برخاسته‌اند، پیدا کنیم. اتفاقاً این‌ها هم مذهبی هستند، نماز می‌خوانند، و ای بسا ریش هم داشته باشند. مسئله درست همینجاست. مردم نمی‌گویند، ما بیخود ارتش عراق را از ایران بیرون کرده‌ایم، آنها به این امر افتخار هم می‌کنند، اما همین مردم حالا دیگر نه تنها به سرعت از توطئه‌های مربوط به طولانی شدن جنگ و فراهم شدن فرصت برای کلان سرمایه‌داران و ارتجاع بمنظور خارج کردن مردم از صحنه انقلاب، بازپس گرفتن یک یک دستاوردهای انقلاب و تسلط توطئه‌کنندگان بر حکومت آگاهی یافته‌اند، بلکه نسبت به هر عمل حکومت کنونی نیز از خود عکس‌العمل اعتراضی نشان می‌دهند. ارتجاع و کلان سرمایه‌داران، علیرغم همه دروغ‌هایی که سرهمبندی می‌کنند و می‌گویند که طرفدار حضور مردم در صحنه‌های انقلاب هستند، درست در جهت خلاف آن می‌اندیشند و عمل می‌کنند. آنها با تمام نیرو سعی می‌کنند مردم را از صحنه خارج کرده و خانه‌نشین کنند، تا به راه خیانتکارانه‌شان ادامه دهند. آنها حتی از کشتن همین مردم در جهت اهداف خود پروا ندارند. مردمی، که بسیاری از آنها هنوز داغدار فرزندان‌شان در طول جنگ هستند و یا بر چرخ‌های دستی و بدون دست و پا در خیابان‌ها به راه می‌افتند و علیه حکومت شعار می‌دهند.

اگر بگوییم و یا بنویسیم، که انقلاب شکست خورده است "به معنای رکود جنبش، عقب‌نشینی آنها و از سوی دیگر، تسلط کامل و بدون مقاومت و در دسر طبقه ضد انقلابی بر تمام ابزار حکومتی"، در حقیقت تمام این حقایق را ندیده می‌گیریم. وقتی می‌نویسیم، که پس از پایان جنگ (بخش اول این گفتار) مبارزه اقتصادی، که در حکومت و در پشت صحنه ادامه داشت، بار دیگر به روی صحنه آمد، به همین نکات و لزوم توجه به آنها، اشاره می‌کنیم.

**کشتار "زندانیان سیاسی" که راه را برای قدر قدرتی ارتجاع هموار کرد و به حساب  
جنون ناشی از شکست آیت‌الله خمینی در جنگ گذاشته شد،  
در واقع بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران است!**

در بیرون صحنه، چهره مرکزی سیاست "جنگ جنگ، تا پیروزی"، هاشمی رفسنجانی بود. وی، در تمام مدت جنگ به خود لقب سردار جنگی داده، مدام در این ستاد و آن مرکز فرماندهی به طرح عملیات جنگی مشغول بود و از این طریق تلاش می‌کرد تا خود را به عنوان تنها فردی مطرح کند که قادر است یک پیروزی بزرگ به ارمغان آورده و آبروی رهبر انقلاب را خریدار کند. به این ترتیب، وی توانست برای خود موقعیت ویژه‌ای در رهبری ج.ا. و جایگاه پر اعتباری در صف نیروهای راستگرا فراهم آورد. به محض خاتمه جنگ، وی با یک چرخش کامل وانمود کرد، که گویا در مقابل فشار جناح چپ و شخص آیت‌الله خمینی، چاره‌ای جز تسلیم نداشتن است و مردم همین صلح امروز را هم باید از صدقه سر وی بدانند و راجع به گذشته تا دیروز وی، هیچ سوآلی نداشتن باشند.

اما بخش آگاه جناح چپ حاکمیت، پس از یک دوره سرگستگی، سرانجام بدین نتیجه رسید، که ادامه جنگ جز تضعیف موقعیت وی در حاکمیت ج.ا. نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت. با این حال، پاره‌ای از آنان به امید بدست آوردن یک پیروزی هر چه سریعتر و برای اینکه میدان را در مقابل حریف داخلی خالی نکرده باشند، بدنال شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" هم چنان حرکت کردند. بخش پایین‌تر نیروهای چپ مذهبی نیز، که در بسیاری موارد هنوز صف واقعی انقلاب و ضد انقلاب را تشخیص نمی‌داد و از توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع شناخت دقیقی نداشت، در دام دسیسه‌ها قرار گرفت و با وجود نقش بسیار فداکارانه‌ای که در تمام مدت جنگ ایفاء کرد، اما عملاً در کم اعتبار شدن مجموعه جریان چپ مذهبی و صعود راست‌گرایان و مرتجعین به قدرت حاکمه سهم معینی را به عهده گرفت.

از سال‌های ۶۴ و ۶۵ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا. هر چه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال‌های حیات آیت‌الله خمینی، رهبری ج.ا. کاملاً در دستان آنان قرار گرفت. سیاست ارتجاع در تداوم جنگ، نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. را در بن‌بست کامل قرار داد. هم دفاع از جنگ به معنی نابودی آنها بود، و هم عدم دفاع از جنگ. در این دوران تلاش چند باره "میرحسین موسوی"، نخست وزیر وقت، برای استعفا یا مخالفت مواجه گردید. نیروهای راست، که عملاً ج.ا. را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار ساکن امور کشور آماده نمی‌دیدند. هنوز باید جنگ ادامه می‌یافت، هنوز باید بنیه نظامی و اقتصادی



کشور باز هم بیشتر و بیشتر تحلیل می‌رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدند. از سوی دیگر، راست‌گرایان این واقعیت را درک می‌کردند که در عرصه اقتصادی، نفس وجود جنگ سیاست‌های ویژه‌ای را الزامی می‌سازد، که هر نیروی دیگری نیز که در حاکمیت باشد، ناچار است کمابیش آنها را دنبال کند. به این ترتیب نیروهای راست، ضمن اینکه در تمام مدت جنگ، نبرد را در عرصه اقتصادی با شدت بسیار دنبال می‌کردند و تحت هیچ شرایطی اجازه نمی‌دادند به مواضع اساسی آنان در این زمینه لطمه‌ای وارد آید، اما حاضر شدند برای خاطر آنکه جنگ را به هر قیمتی که هست هم چنان تداوم بخشند، امتیازاتی واگذار کرده و جناح چپ را با این امید که بعدها تمام عواقب جنگ و سیاست "جنگ جنگ، تا پیروزی" را به گردن آنها بیندازند، هم چنان در حاکمیت حفظ کنند. بدیهی است، راست‌گرایان هیچگاه پیش‌بینی نمی‌کردند اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه‌ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزویی دیگر دست نیافتنی بیندارند.

با پایان گرفتن مخاصمات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی، که در طول جنگ نقش "قهرمان جنگ"، و با خاتمه آن، نقش "قهرمان ضد جنگ" را با مهارت ایفاء کرده بود، خود را برای نشستن بر مسند ریاست جمهوری آماده کرد.

**سه توطئه بزرگ: "قتل عام زندانیان سیاسی"، "برکناری آیت‌الله منتظری" و "صدور حکم اعدام سلمان‌رشدی" در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، در تحکیم موقعیت ارتجاع و مسلط ساختن سرمایه‌داری کلان بر کشور، نقش تعیین‌کننده داشتند.**

از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از انظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات "جنگ جنگ، تا پیروزی" را به عهده داشتند، از مخفی‌گاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند. مجموعه این دو نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی، که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر که عملاً کارهای نبود، از قانون اساسی حذف شد و نیز با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع‌الشرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه"، راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف‌تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شده بود.

به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در عین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا، وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمام ج.ا، راست‌گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت‌الله خمینی فرصت‌ها دم به دم تنگ‌تر می‌گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقیمانده که هنوز حاکمیت بی‌چون و چرای آنها را تهدید می‌کرد، هر چه سریع‌تر در زمان آیت‌الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال یا سال‌های حیات آیت‌الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه‌های بسیار جنایت‌کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

**توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود که به حق بزرگ‌ترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. دلایل واقعی این کشتار فجع انسان‌های بی‌دفاع، امروز دیگر کاملاً مشخص شده است.**

از یک سو هاشمی رفسنجانی خود را برای بدست گرفتن زمام ریاست جمهوری آماده می‌کرد و برنامه بعدی خود را نیز کاملاً تدارک دیده بود. گرفتن چهره لیبرال و بظاهر آزادی طلب، نقطه اتکاء اساسی برنامه‌های آینده وی را تشکیل می‌داد. وجود هزاران زندانی سیاسی موقعیت این چهره را به شدت به خطر می‌انداخت. دولت ائتلافی آینده، نه می‌توانست این همه زندانی را در دوران ریاست جمهوری آینده تحمل کند، نه می‌توانست آنها را اعدام کند و نه می‌توانست آنها را آزاد کند. لذا لازم بود "حل" مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت‌الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب "جنون" وی، بعلت شکست در جنگ گذاشته شود. روش بکار گرفته شده در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک "قرعه‌کشی مرگ" شبیه بود، اساساً نشان می‌دهد که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود که چه کسی کمتر مبارز است و یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی‌توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی عبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، عبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی در کمترین زمان ممکن.

و اما برای ارتجاع حجتیه، یعنی شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام‌جویی تاریخی و محروم کردن توده‌ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دائمی کردن تفرقه میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا.

بدیهی است، ما قصد آن را نداریم که مسئولیت این کشتار فجیع را تنها به شخص یا اشخاص خاصی منتسب کنیم. این مسئله‌ایست که تاریخ آن را روشن خواهد کرد. آنچه که ما می‌دانیم و می‌توانیم بدانیم، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم‌گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند. و این جنایت در جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟

**توطئه دیگر** این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی‌مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن شخص آیت‌الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اعدام نزدیکان و خویشاوندان وی.

با حذف آیت‌الله منتظری، در واقع آخرین امید جناح چپ ج.ا. بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی مسلم گردید. هر چند که مواضع آیت‌الله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه‌ها هماهنگی



نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی یا ناهماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

ضربه برای نیروهای چپ بقدری شدید بود که آنها حتی در مرحله نخست حاضر به تأیید این اقدام نگردیدند. انجمن‌های دانشجویی وابسته به این نیروها، با صدور اعلامیه‌ای دو پهلو و مبهم تلاش کردند تا همچنان موقعیت آیت‌الله منتظری را به نحوی حفظ کنند. اما در مقابل واکنش سخت جناح راست و رو در رو قرار گرفتن با پاره‌ای از عناصر پایین خود که عمق توطئه را بدرستی تشخیص نمی‌دادند، عقب‌نشینی کرده و پس از مدتی اعلامیه نخست خود را پس گرفتند. توطئه برکناری آیت‌الله منتظری، تنها ضربه‌ای به نیروهای چپ حاکمیت ج. ا. نبود، بلکه ضربه‌ای بود به انقلاب و به همه نیروهای انقلابی و مردمی.

**توطئه دیگر** آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر "سلمان رشدی" نویسنده انگلیسی بود. با آنکه صدور فتوای اعدام "رشدی" عمدتاً برخواست‌های جریان حجتیه متکی بود. بی‌دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، "بنیاد ۱۵ خرداد"، که گرداندگی آن آشکار در دست حجتیه و دارودسته "رسالت" قرار دارد، فوراً (و مسلماً با آمادگی قبلی) جایزه‌ای برای قاتل احتمالی وی تعیین کرد و بدین وسیله تلاش نمود تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد. هنوز هم حجتیه تنها جناح در حاکمیت ج. ا. است که بی‌پروا از این حکم پشتیبانی می‌کند.

جنگال‌ها را باید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند. از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام "رشدی"، ج. ا. که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فئدالیستی مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تأثیرات مخرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج. ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان ضرورت کامل داشت. بدین طریق و از آن پس سیاست خارجی گرداندگان ج. ا. بر حمایت از هر نیروی ارتجاع مبتنی شد که به نام "اسلام" علیه نیروهای مترقی فعالیت می‌کرد و مبارزه "اسلام انقلابی" علیه "اسلام آمریکائی" که تکیه کلام آیت‌الله خمینی بود، جای خود را به مبارزه میان "اسلام و دگراندیشی" داد.

اما دلایل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود برای به اسارت درآوردن آیت‌الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند از این سیاست دست بردارند. هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بود پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دمکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برود. اما جناح حجتیه - رسالت نظری خلاف این داشت. باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید می‌فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عیناً مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت را از سر بیرون کند.

دوم اینکه **جناح حجتیه، که در پیوند با فئودال‌ها، آیت‌الله‌های بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ تجاری و سران بازار و بطور کلی محافظه‌کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساساً نسبت به هر تحولی، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، مظلون بود.** برای این دارودسته، ج. ا. مبتنی بر "فقه سنتی"، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب‌ناپذیر است، باید در سمت بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل می‌دهد.

سوم اینکه این جناح، بر خلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است که بتواند با در پیش گرفتن سیاستی آشکارا ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیرویی در دراز مدت برنده خواهد بود که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد و سیاست خود را ادامه انقلاب معرفی کند.

چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه - رسالت، نابودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دمکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دمکراسی و ارتجاع را هر چه بیشتر و بهتر مخدوش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته با امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها در این صورت بود که ضد انقلاب می‌توانست در جامه انقلابی ظاهر شود و حجتیه در مسابقه "انقلابی" بودن همگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند.

و بالاخره پنجم اینکه، ماجرای "سلمان رشدی" و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج. ا. دید، از طریق پیشبرد سیاست‌های ضد بشری صندوق بین‌المللی پول، به نحوی که بتواند گذار ج. ا. به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم را بدون ضرورت دخالت مستقیم سازمان دهد. روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت از آنست که، بعنوان "حقوق بشر" و "مبارزه با تروریسم"، تیغ را همچنان بر فراز سر ج. ا. نگاه دارد، تا در صورت قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک، خود مستقیماً در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نماید.

این همان نکته محوری است، که هنگام وقوع حوادثی نظیر انفجار آرژانتین و یا رویدادهای مشابه - حتی ترورهای خارج از کشور - باید به آن توجه شود. در داخل کشور نیز این سیاست عیناً و با انواع جنایات و فشارهای اقتصادی - فرهنگی و سیاسی به جامعه دنبال می‌شود.

**اعدام زندانیان سیاسی، یک "قرعه‌کشی برای مرگ" بود، که با سرعت انجام شد**

**و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف**

**رژیم است. آنها قربانی بیشتر می‌خواستند و به همین دلیل وقت خود را**

**صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!**



در هر صورت، با این دلایل و انگیزه‌ها بود که دارودسته حجتیه لازم می‌دانست تا قبل از مرگ آیت‌الله خمینی و باز هم به نام او مبنای استراتژی آینده خود را پایه‌ریزی کند. اگر سیاست رفسنجانی برای دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، گرفتن چهره لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره به ظاهر انقلابی و ضد لیبرالی بود! صدور حکم اعدام "سلمان رشدی" را حلقه نخست این استراتژی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن "سلمان رشدی" خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند! حقیقت آنست که جامعه ایران، بویژه در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، انباشته از حوادث و توطئه‌های خونباری است که خط مشترک همه آنها عبارت است از تلاش جنون‌آمیز نیروهای راست، در جهت هموار کردن جاده قدرت در دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی. توطئه‌هایی که همه به نفع نیروهای راست و به نام آیت‌الله خمینی عمل شد. بررسی و کشف این توطئه‌ها نشان می‌دهد که دستگاه رهبری کشور در آن سال (آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی) در چنگ راست‌گرایان قرار داشته است.

### خطراتی که کشور را تهدید می‌کند

با توجه به سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران و با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که در حال حاضر سه خطر بسیار بزرگ کشور ما را تهدید می‌کند:

- ۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم؛
- ۲- خطر حذف کامل نیروهای مردم‌گرا از مجموعه نظام ج.ا.؛
- ۳- خطر قدرت گرفتن باز هم بیشتر ارتجاع حجتیه - رسالت در تناسب نیروهای جناح‌های درون ج.ا.

۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم بسیار جدی‌تر از آن چیزی است، که همه ما در تصور داریم. ارتجاع نیز به اندازه کافی نیرو در اختیار دارد که بتواند امکانات لازم مداخله امپریالیسم را از هر نظر در داخل و خارج فراهم کند. در سطح جهانی تلاش می‌شود تا همسایگان عرب ایران را هر چه بیشتر تحریک کنند، موقعیت امپریالیسم را در منطقه خلیج فارس تحکیم کنند و بالاخره زمینه تجزیه تمام بخش‌های جنوبی کشور را فراهم آورند. با انواع حقه‌بازی‌ها تلاش می‌شود حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما کاهش دهند. اینکه دعوی ارتجاعیون حاکم در ج.ا. با امپریالیسم "جنگ زرگری" است، یا نیست و اینکه بخش اساسی حاکمیت ج.ا. در اختیار نیروهای ارتجاعی است، حتی برای یک لحظه خطر مداخله نظامی امپریالیسم را کاهش نمی‌دهد. تجربه کشور همسایه ما "عراق"، این واقعیت را با وضوح تمام به اثبات می‌رساند. ارتجاعی بودن صدام حسین و حکومت دیکتاتوری عراق موجب آن نگردید که امپریالیست‌ها، زمانی که منافعشان اقتضاء می‌کرد، با تمام نیرو به این کشور هجوم نیاورده، اقتصاد آن را ویران، حاکمیت ملی آن را مورد تجاوز و زحمتکشان این کشور را به مرگ و نیستی محکوم نسازند.

این تصور، که طرح جدی بودن خطر امپریالیسم و توطئه تجزیه کشور ممکن است موجب توهم توده‌ها نسبت به ماهیت ارتجاع حاکم در ج.ا. گردد (نکته‌ای که با کمال تاسف نه تنها در داخل کشور، بلکه در نشریات جناح چپ مهاجرت نیز مطرح است)، از بیخ و بن نادرست است. اگر امروز توده‌های مردم در مقابل توطئه‌ها و ماجراجویی‌های ارتجاع داخل و خارج از خود واکنش لازم را نشان نمی‌دهند، برای آن است، که پیامدهای آنرا دست کم می‌گیرند. اما اگر همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک بر وجود این خطر تاکید ورزند و اگر توده‌های وسیع مردم برای یک لحظه درک کنند که در پس ماجراجویی‌های ضد انسانی و ضد انقلابی ارتجاع حاکم در داخل و خارج از کشور و روی دیگر سکه آن، یعنی "مبارزه" امپریالیسم علیه تروریسم و بخاطر "حقوق بشر"، چه آینده خونینی تدارک دیده می‌شود، در آن صورت نیروی مقاومت بسیار عظیمی بوجود خواهد آمد، که می‌تواند پیشرفت نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را مانع شود.

### مداخله نظامی امپریالیسم در ایران به سود کیست؟

پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله علیرغم همه زیان‌های آن، لاقلاً این حسن را خواهد داشت، که شر ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد. این تصور (که اغلب در محافل خصوصی هم به آن اشاره می‌شود) بسیار کودکانه‌تر از آن است که بتوان آن را جدی گرفت. باز هم تجربه مداخله نظامی امپریالیسم در عراق، که نه صد سال پیش، بلکه همین یکی دو سال پیش و نه در آن سوی دنیا، بلکه در همسایگی کشور ما صورت گرفت، درست خلاف این را اثبات می‌کند. علیرغم همه لاف و گزاف‌های "جرج بوش" در مورد ضرورت "حتمی و بی‌قید و شرط" برکناری صدام حسین، که هدف از آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون در عراق و خنثی کردن مقاومت آنان و توده‌های مردم در مقابله با تجاوز آمریکایی بود، آیا صدام حسین بر کنار گردید؟ یا اینکه برعکس، دقیقاً هنگامی که ادامه عملیات نظامی ممکن بود موجب تضعیف موقعیت وی، حتی در سطح رهبری حزب بعث گردد، به اقدامات نظامی فوراً پایان داده شد؟ آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند که دارودسته‌های ارتجاعی راه، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کنند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد؟



مداخله امپریالیسم تنها با یک هدف ضد ملی و ضد مردمی، به قصد تجزیه کشور، به قصد نقض حاکمیت ملی، به قصد تضعیف نیروهای مترقی و به قصد حفظ یک نیروی ارتجاعی و یا حداکثر در صورت امکان یا لزوم، جایگزین کردن آن با نیروهای ارتجاعی دیگر، ممکن و قابل تصور است.

آنچه که مسجل است، آن است که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما - دیرتر یا زودتر - به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است.

اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع داخل و خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستقیماً به میهن ما باز کنند. آنها با آگاهی از خطر کنار زده شدن ارتجاع حاکم و کنار ماندن ارتجاع خارج کشور، که خیزش‌های اخیر مردم آنرا نشان می‌دهد، در تدارک گمراه کردن مردم و جلب حمایت امپریالیست‌ها برای سرعت عمل برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران هستند. اینست آن نکته محوری، که هنگام انعکاس اخبار و تحلیل رویدادهای اخیر باید به آن توجه لازم را نشان داد. حزب ما نباید وظیفه خود را در این زمینه فراموش کند.

۲- دومین خطری که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع ج.ا. است. برای آنکه بتوان از این خطر بسیار بزرگ جلوگیری کرد، لازم است تا همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع تنها در صورتی که مطمئن شود تلاش در جهت کنار گذاشتن نیروهای مردمی از ج.ا. موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریعاً در کنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود از نقشه‌های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات علنی و نیمه علنی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی ممانعت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پایین ج.ا. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه‌گاه‌های قدرت مردمی در درون حکومت - که در شرایط معین مسلماً به نفع انقلاب خواهد بود - نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است، که آن بخش از توده‌های محروم مذهبی که از انقلاب و آماج‌های آن دفاع می‌کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه برای پیشرفت انقلاب و علیه ارتجاع باقی بمانند.

اینهاست آن گوشه‌هایی از حقایقی، که اگر امروز نگوییم و پیرامون آن به بحث و بررسی نپردازیم، فردا در برابر تاریخ سرفراز نخواهیم بود. ما مجاز نیستیم با حوادث فقط از جنبه رویدادی برخورد کنیم. باید دلایل، ریشه‌ها و پیامدهای این حوادث را هم بگوئیم؛ اینست ادامه منطقی سیاست حزب توده ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب. این سیاست، متکی به رویدادهای لحظه به لحظه کشور و برخاسته از واقعیات موجود جامعه ایران بود و اکنون وقتی توده‌ای‌ها را دعوت به ادامه آن سیاست می‌کنیم، هدف پایبندی به همین روش و شیوه است، نه بازگشت به حوادث و سال‌هایی که سپری شده‌اند و آنها که با حمله به سیاست گذشته حزب و مخالفت با ادامه آن در شرایط کنونی، سعی می‌کنند مانع تداوم این شیوه تحلیل و نگرش نسبت به جامعه و رویدادهای آن در حزب ما شوند، و یا شده‌اند، اگر منفعل در برابر حوادث جامعه ایران نباشند، پس باید در صف مغرضین جای داشته باشند.

۳- خطر دیگری که اکنون میهن ما را تهدید می‌کند، افزایش قدرت ارتجاع در تناسب نیروهای جناح‌های درون حاکمیت ج.ا. است.

با تضعیف نسبی موقعیت هاشمی رفسنجانی، در نتیجه روشن شدن پیامدهای شوم اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول، جناح ارتجاع سعی می‌کند تا از این وضعیت برای تحمیل موضع خود در ج.ا. استفاده کند. و همین امر امکانات این جناح و در نتیجه خطرات آن را افزایش می‌دهد. بدیهی است، ورشکستگی سیاست "تعدیل اقتصادی" امری است به خودی خود بسیار مثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع‌تر این سیاست ضد ملی را در تمام عرصه‌ها هر چه بیشتر تشدید نمود. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده ننماید، لازم است، تا نیروهای انقلابی در راس مبارزه برای خواست‌هایی چون: خروج ایران از صندوق بین‌المللی پول، پایان دادن به سیاست "تعدیل اقتصادی"، "آزاد سازی سرمایه‌داری"، مخالفت با خصوصی‌سازی و به تازگی دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هر گونه افزایش قیمت‌ها و حذف سوبسیدها، اجرای اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی، مخالفت با هر گونه واگذاری معادن کشور به سرمایه‌داران داخلی و خارجی، مخالفت با برقراری و گسترش روابط توطئه‌آمیز و پنهانی با امپریالیسم آمریکا، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه‌داری و "اسلام آمریکایی" بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواست‌های دیگر نظیر آنها، قرار گیرند. طرح این خواست‌ها در جامعه ما بر اساس اوج‌گیری نارضایتی روزافزون توده‌ها و بر بستر اختلافات میان جناح‌های مختلف راست‌گرایان امکان‌پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را با تمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، در چارچوب نبرد "که بر که"، نشان می‌دهد، که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا برخلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی انقلاب بزرگ بهمن است، که بر اثر حاکمیت راست‌گرایان در آن گسست بوجود آمده است و با مانع روبرو گردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راست‌گرایان چون نمی‌توانستند بنام "ضد انقلاب" بر کشور حکومت نمایند، بنام "انقلاب" به حکومت ادامه دادند. و این تناقض اساسی و عمده حاکمیت آنهاست. این تناقض، که در واقع بزرگترین نقطه ضعف آنان نیز محسوب می‌شود، یا با گرفتن یک چهره آشکار ضد انقلابی می‌تواند برطرف گردد و یا با منتقل شدن قدرت به نیروهایی که ماهیت طبقاتی



آنان با اهداف واقعی انقلاب بهمین سازگار است. همه قرائن و شواهد نشان می‌دهد، که راستگرایان بدلیل رشد آگاهی سیاسی مردم و رشد انقلابی توده‌ها، فعلا و تا آینده نزدیک قادر به تغییر چهره نخواهند بود و لذا می‌توان و باید با تکیه بر انقلاب و اهداف انقلاب، آنها را افشاء کرد و به عقب راند.

اما اگر جنبش کنونی مردم ایران تداوم انقلاب بزرگ بهمین است، بنابراین وظایف عینی آن، همانا به ثمر رساندن وظایف حل نشده انقلاب بهمین، یعنی پایان دادن به نفوذ امپریالیسم و حاکمیت کلان سرمایه‌داران در حیات سیاسی و اجتماعی کشورمان و برقراری آزادی‌هاست. این جنبش، جنبشی علیه تمام حکومت (نظام) نیست، بلکه بنا بر اهداف خود، متوجه نیروهای راستگرای ج. ا. است. این جنبش، جنبشی علیه این یا آن شکل حکومت نیز نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنابراین، وظیفه این جنبش گردآوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت نیست، بلکه متحد کردن همه اقشار و طبقات مخالف با ماهیت کلان سرمایه‌داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است. و همین امر است که پایه عینی اتحاد عمل ارتجاع داخل و خارج را علیرغم اختلاف نظر آنان در شکل حکومت، فراهم کرده است. و همین امر متقابلا پایه عینی اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک درون و برون حاکمیت ج. ا. است. و درست به همین دلیل است، که جناح راست حاکم بر ج. ا. تمام تلاش خود را به کار گرفته است، تا نیروهای مردمی را، به هر قیمت ممکن از حکومت بیرون رانده و در مقابل، بدنال جلب هواداری سرمایه‌داران خارج کشور به سمت خود است.

**با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال می‌توان معتقد بود، امکان اینکه جنبش توده‌ای کشور بتواند بطور مسالمت‌آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش‌های غیر مسالمت‌آمیز قوی است.**

بنابراین، مسئله این نیست که اگر جنبش مردم توان کنار زدن "ولایت فقیه" و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عمده و غیر عمده را در شرایط کنونی تشخیص دهیم، در کنار مردم قرار بگیریم و به جنبش سمت و سوی انقلابی بدهیم.

آنچه که اکنون عمده است، این است که اگر قرار است رژیم "ولایت فقیه" کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانياً این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه‌داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک رژیم و یا نظام "مذهبی"، که تنها به صرف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد.

اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه‌داران تجاری و وابسته بر کشور است، بنابراین، هدایت این جنبش، که تمام توده‌های خلق را در بر می‌گیرد، تنها با طرح خواست‌های واقعی و دمکراتیک مردم در سمت تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمین امکان‌پذیر است.

### ارتجاع مهاجر زودتر از خواب غفلت بر خاسته است

اما آنچه که امروز برخی از نیروهای انقلابی را از پیگیری این مبارزه باز می‌دارد دلخوش شدن آنها به امکان سرنگونی مجموع نظام ج. ا. است، بدون آنکه دورنمای شناخته شده‌ای را ارائه دهند. اینکه آنها کدام آرزوها را دارند، ارتباطی به واقعیات جامعه ندارد! همین است، که در برابر جنبش‌های اخیر مردم در شهرهای ایران، که توسط مردم مذهبی صورت می‌گیرد خواست‌های عمیقاً ضد ارتجاعی و در عین حال اقتصادی را منعکس می‌کند، صرفاً به هیجان آمده و بدون تلاش و یا فراهم ساختن امکان تلاش برای جهت دادن به آن، سرنگونی ج. ا. را به خود و لایب به طرفداران خود وعده می‌دهند و بدنال امواج حرکت می‌کنند! این سردرگمی و هیجان‌زدگی را ارتجاع سلطنت‌طلب مهاجر آگاهانه، و یقیناً تا لحظه فرود حادثه دلخواه خود دامن می‌زند و با هر نوع تلاشی که در جهت مقابله با آن باشد، شدت مقابله می‌کند.

در داخل کشور نیز ارتجاع داخلی همین نقش را بصورت دیگری بعهدہ دارد و در عین دفاع از موجودیت ج. ا. تلاش می‌کند تا از هر نوع تعمیق در ماهیت کنونی جنبش، آگاهی و تشکل توده‌ها جلوگیری کند. توجه کنید در طی این سالیانی که ظاهراً قرار بود رژیم از هم بپاشد، ارتجاع، در مقابل چشمان نیروهای چپ اپوزیسیون، مواضع خود را در جامعه تحکیم نمود و اراده صندوق بین‌المللی پول را بر کشور حاکم کرد، دستاوردهای انقلاب را به باد داد، اصول مترقی قانون اساسی را زیر پا گذاشت، اموال ملی، حتی آب و برق را به سرمایه‌داران واگذار کرد، سازمان‌های چپ را به انفراد و انزوا محکوم کرد، ده‌ها میلیارد بدهی خارجی را بر دوش اقتصاد کشور بار کرد، طاقت‌فرساترین شرایط را به توده‌های محروم تحمیل نمود و امروز، که گفته می‌شود باید در مقابل "ارتجاع" ایستاد و این روند را متوقف ساخت، باز هم در خارج کشور و حتی در داخل کسانی مدعی می‌شوند، که "عده‌ای فضای سیاست‌های تبعیدی را زهرآگین می‌کنند"، یعنی حاضر نیستند به "اوج‌گیری نارضایتی توده‌ها" و "فروپاشی اندک اندک رژیم" دل ببندند و اجازه دهند، که ارتجاع حاکم، در داخل کشور به این بهانه، بی درد سر و با خیال راحت مواضع خود را مستحکم کند.<sup>(۱)</sup>

اینهاست آن نکات مهم و اساسی، که در سال‌های گذشته و با ترک سیاست و نگرش حزب توده ایران نسبت به رویدادها و روند حوادث انقلاب ایران مبهم و بازگو نشده باقی مانده است.

در پایان این نوشته، سعی می‌کنم به چند موضوع که در نشریات و در بررسی بحث‌هایی که در میان نیروهای چپ مطرح است و من به آنها برخورد کرده‌ام، پاسخ بدهم:



## تأثیرگذاری برجش مردم

وقتی از افزایش نارضایتی توده‌ها در شرایط کنونی ایران صحبت می‌شود، باید از خودمان سؤال کنیم که این نارضایتی به چه معناست و به کجا می‌تواند منتهی شود؟

"تقدس" نارضایتی توده، که ورد زبان اپوزیسیون شده است، بر این تصور تماماً نادرست در میان نیروهای چپ استوار است، که گویی "افزایش نارضایتی توده‌ها" در هر کجا و در هر زمان و در هر حال مساوی است با پیشرفت نیروهای انقلابی. اما واقعیت این است که اوج گرفتن خشم و نارضایتی عمومی در شرایط کنونی کشور ما، اگر با تلاش برای جهت دادن به آن، بمنظور دست یافتن به نخستین هدف که همانا برکناری ارتجاع و کلان سرمایه‌داران تجاری و زمینداران بزرگ و باندهای مالی - اقتصادی از قدرت است، همراه نباشد، به معنی پیشرفت نیروهای انقلابی نیست. مسئله درست برعکس است. پیشرفت نیروهای ارتجاعی و یورش سرمایه‌داری دلیل اوج‌گیری نارضایتی توده‌هاست و تمام سازمان‌های مترقی و چپ و پیشاپیش همه آنها حزب ما، باید با آگاهی از این واقعیت، بدون فوت وقت، سیاست و شعار خود را تعیین کنند. تجربه تاریخ نشان می‌دهد، که هر گاه بالا گرفتن نارضایتی توده‌ها بر بستر پیشروی ارتجاع و عقب‌نشینی و تجزیه و تفرقه نیروهای انقلابی صورت گیرد، خواه و ناخواه و بطور طبیعی می‌تواند منجر به روی کار آمدن دست راستی‌ترین و ارتجاعی‌ترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی منتهی شود.

با توجه به مجموعه آنچه گفته شد و با توجه به اینکه ما از سال‌های نخست پیروزی انقلاب فاصله‌ای چندین ساله داریم و حاکمیت جمهوری اسلامی دستخوش دگرگونی‌های بطور کلی اساسی شده است، اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد، که: تضاد کنونی جنبش توده‌ای کشور ما در کجا قرار دارد و چرا هر اندازه این جنبش گسترش بیشتری می‌گیرد، روند تجزیه و انشعاب، انفعال و انزوا در جنبش انقلابی ژرف‌تر و پر دامنه‌تر می‌شود؟

این تضاد در آنجاست، که جنبش کنونی مردم ایران، به لحاظ ماهیت خود، یک جنبش انقلابی و رادیکال است. زیرا که در واقع متوجه نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه‌داری بر کشور بوده و هدف آن حذف پیشروی انقلاب است، اما به لحاظ شکلی، شکل نارضایتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل نارضایتی از انقلاب را به خود گرفته است، در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می‌کند. این یک پیروزی بزرگ برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه‌داری محسوب می‌شود. بهمین دلیل، هر قدر جنبش وسعت بیشتری می‌گیرد، در خارج از کشور مواضع سلطنت‌طلبان تقویت شده و وضعیت نیروهای چپ شکننده‌تر می‌گردد و در داخل کشور نیز پایگاه‌های نیروهای ارتجاعی مستحکم گردیده و در مقابل، جناح مترقی و چپ ج.ا. بیشتر تضعیف می‌گردد. ما باید دقیقاً بدانیم، روند حوادث در کدام سو حرکت می‌کند و چه باید بکنیم. برآستی هم چاره چیست؟ آیا باید به ستایشگر حکومت ج.ا. تبدیل شد و پیامبر آشتی و رضایت توده‌ها گردید؟ به هیچ وجه. گسترش جنبش توده‌ای به خودی خود یک خطر نیست. بلکه خطر آنست، که این جنبش در شرایط پیشروی راستگرایان و تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع و به زیان نیروهای انقلابی توسعه یابد و لذا در صورت حذف کامل جناح چپ از مجموعه حاکمیت ج.ا.، جنبش توده‌ای قبل از آنکه بتواند به یک قیام انقلابی فراروید، با یک کودتای دست راستی خاتمه یابد. برای آنکه بتوان بر این خطر بسیار بزرگ غلبه کرد، باید ضمن شرکت هر چه وسیع‌تر در جنبش دمکراتیک مردم، سمت آن را از بدبینی نسبت به انقلاب، به ستیز با نیروهای راست و واپسگرا و کلان سرمایه‌داران تغییر جهت داد. شرکت در جنبش دمکراتیک، به معنی مبارزه، از هم اکنون، برای خواست‌های دمکراتیک توده‌های وسیع مردم است.

خواست آزادی از قیود مذهبی تحمیل شده توسط ارتجاع بر جامعه، اگر برای قشر متوسط مرفه جامعه ما خواست اصلی و عمده را تشکیل می‌دهد، برای توده‌های وسیع مردم محروم، که پایگاه نخست و عمده نیروهای انقلابی محسوب می‌شوند، کمترین خواست اجتماعی است. خواست‌های اساسی وسیع‌ترین توده‌های مردم در حال حاضر، عبارتست از مبارزه با فقر، بیکاری، بیماری، بی‌مسکنی، تورم و گرانی، ناامنی اقتصادی و اجتماعی، فقدان هرگونه آینده روشن و در یک کلام، مبارزه با دیکتاتوری سرمایه‌داری تجاری و صندوق بین‌المللی پول در کشور است. این امر به معنی آن نیست که ما برای خواست آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و علیه ارتجاع مذهبی مبارزه نکنیم. بلکه برای آن است که در نظر داشته باشیم، مبارزه برای آزادی‌ها از روند عمومی جنبش انقلابی جدا نیست. به همین دلیل، مبارزه برای آزادی، یعنی مبارزه علیه نیروهای راستگرا، مبارزه علیه تهاجم صندوق بین‌المللی پول، مبارزه علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری، مبارزه برای حفظ حقوق اولیه زحمتکشان و مبارزه برای همه آن خواست‌هایی که امروز ما را به نیروهای انقلابی مذهبی پیوند می‌دهد. بنابراین، مبارزه برای آزادی با مبارزه علیه مذهب تفاوت دارد. با کلی‌گویی‌های بی‌محتوا راجع به مذهب نمی‌توان برای آزادی مبارزه کرد. تنها با شرکت در جنبش توده‌های مردم علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری و دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است که امکان حضور فعال و واقعی در مبارزه برای آزادی‌ها نیز وجود خواهد داشت. **دفاع از انقلاب، اگر زمانی برای ما به معنی پشتیبانی از ج.ا. بود، این دفاع امروز به معنی مبارزه با نیروهای راستگرا و ارتجاعی در ج.ا. است.**

ظاهراً پاره‌ای از سازمان‌های چپ تصور می‌کنند، که اگر روزی یک میلیون بار بر جنبه‌های مذهبی انقلاب تاکید کنند و همه گناه‌ها و اشکالات را به گردن مذهب بیاندازند، خواهند توانست گریبان خود را از تاثیر سرنوشت انقلاب بر سرنوشت خود، برهانند. اما واقعیت‌های روشن، خلاف این را به ما نشان می‌دهد. در این سال‌ها، علیرغم تضعیف نیروهای انقلابی مذهبی، هیچیک از نیروهای چپ و دمکراتیک کشور تقویت نشده‌اند و در واقع همه نیروهای انقلابی تضعیف شده‌اند. دلیل این امر نیز روشن است:

تضعیف انقلاب، یعنی تضعیف همه نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک.

**رویکرداندن توده‌ها از انقلاب، یعنی رویگرداندن توده‌ها، در درجه اول از اندیشه‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک و در درجه دوم، اندیشه‌های مذهبی.**



توده‌ها، علیرغم تبلیغات سلطنت‌طلب‌ها، به باورهای مذهبی خود پشت نمی‌کنند، بلکه سرخورده از دست نیافتن به آرمان‌های سیاسی و اقتصادی خود، صحنه را خالی می‌کنند. این نتیجه دلخواهی است، که امپریالیست‌ها و ارتجاع داخل و خارج از آن آگاه‌اند و روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ما درست در جهت خلاف آن باید حرکت کنیم.

باید مردم را در صحنه نگهداشت و این تنها با حرکت در کنار مردم، احترام به باورهای آنها، آگاه کردن آنها نسبت به ریشه‌های مشکلات، افشای نقش ارتجاع حاکم و اتفاقاً هر چه بیشتر سیاسی کردن آنها، ممکن است. سلاح مخرب تبلیغاتی ارتجاع را برای جدا کردن توده‌های مردم از نیروهای دگراندیش و از جمله - و بویژه - حزب توده ایران، با ضد دین و مذهب معرفی کردن آنها، باید از دستش گرفت. جامعه در یک نبرد سیاسی - اقتصادی عظیم با ارتجاع و امپریالیسم درگیر است و باید این درگیری را به هر شکل ممکن رشد داد.

**حزب ما در طول ۵ دهه حیات خود، این درک و سیاست بسیار دشوار را در جامعه ایران به پیش برده و در انقلاب بهمن پایداری خود را در دفاع از انقلاب، تا مرز قربانی شدن عزیزترین فرزندانش به توده‌ها نشان داد. امروز هر نوع سیاست، شعار و تبلیغاتی که بخواهد این پیروزی بزرگ را از حزب ما بگیرد و آب به آسیاب ارتجاع بریزد، محکوم تاریخی است.**

ما یک حزب سیاسی و یک حزب انقلابی هستیم، که در جامعه ایران فعالیت کرده و خواهیم کرد و به باورهای مذهبی مردم احترام می‌گذاریم. در اینجاست که شکل حکومت برای ما اهمیت درجه اول را ندارد، بلکه محتوای آن اهمیت دارد. متأسفانه باید گفت که روند غیرسیاسی برخورد کردن، بیش از آن که در میان توده‌های به اصطلاح "ناآگاه" خود را نشان دهد، قبل از همه در خود سازمان‌های چپ بازتاب یافته است! کم نیستند در بین اعضاء و رهبران سازمان‌های چپ که دیگر نمی‌توان با آنها کلمه‌ای درباره امپریالیسم و خطر آمریکا و اسرائیل حتی صحبت کرد.

در پاره‌ای سازمان‌های چپ، خواست‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک مورد تمسخر قرار می‌گیرند. احتمال مداخله آمریکا و امپریالیست‌ها در ایران "امیدوارکننده" ارزیابی می‌شود. بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تحلیل ایدئولوژیکی (!) تقسیم کردن مردم به مذهبی و غیر مذهبی رواج داده می‌شود. شعار "جدایی مذهب از سیاست"، (و نه رژیم و حکومت) که در شرایط وجود یک جنبش توده‌ای مذهبی به معنی جدا شدن این توده از سیاست و در نتیجه شعاری ارتجاعی است، به افتخار و تاج سر همه نیروهای چپ میدل می‌شود. تهاجم بی‌وقفه ارتجاع، به مثابه پیشرفت نیروهای انقلابی تلقی می‌گردد. خلق ید توده‌های انقلابی از حاکمیت، "منفرد شدن" ارتجاع وانمود می‌شود. بجای مبارزه برای جلوگیری از تحکیم مواضع کلان سرمایه‌داری وابسته بر اقتصاد و جامعه، از این امر با ادعای اینکه به روشن شدن اذهان توده‌های "ناآگاه" نسبت به ماهیت حاکمیت ج.ا. یرای می‌رساند، استقبال می‌شود، یعنی شعار "هر چه بدتر، بهتر"، به شعار اصلی میدل می‌شود.

و همه این‌ها، در تحلیل نهایی جزئی است از روند جدایی توده‌ها از انقلاب و متوقف شدن تلاش آنها برای کسب حاکمیت. این جدایی و این نارضایتی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه ضد امپریالیستی، سرخوردگی از مبارزه طبقاتی، سرخوردگی از اندیشه حاکمیت توده‌های محروم متجلی است.

بنابه همین دلایل، سرنوشت همه نیروهای انقلاب کشور ما - مذهبی یا غیر مذهبی - به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همه آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته است.

**دخالت مستقیم امپریالیست‌ها در امور داخلی ایران، هرگز جاده را برای نیروهای**

**دمکرات هموار نخواهد کرد. . این همان اشتباهی است، که نیروهای مترقی**

**در جریان حمله امپریالیستی به عراق مرتکب شدند. "عراق" نابود شد،**

**اما "صدام حسین" را امپریالیست‌ها نگه داشتند!**

وقتی انقلاب در مسیر عقب نشینی قرار می‌گیرد، یعنی همه نیروهای انقلابی در مسیر عقب نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی. وقتی دستاوردهای انقلاب ویران می‌شود، یعنی دستاوردهای همه سازمان‌های انقلابی ویران می‌شوند و نه فقط سازمان‌های انقلابی مذهبی. وقتی توده‌ها از انقلاب جدا می‌شوند، یعنی اعضای همه سازمان‌های انقلابی از سازمان خود جدا می‌شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان‌های یک انقلاب مضحکه می‌شوند (عملی که آگاهانه ارتجاع سرگرم آنست)، آرمان‌های همه نیروهای انقلابی مضحکه می‌شود و نه فقط آرمان‌های انقلابیون مذهبی، و همه این‌ها تاثیر انکار قانون تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تاثیر واقعیت عینی تقدم ماهیت دمکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.

روند نارضایتی توده‌ها، اگر همچنان شکل نارضایتی از انقلاب را با خود داشته باشد و بازتاب این نارضایتی در میان نیروهای چپ و انقلابی اپوزیسیون، در داخل کشور به همین رویه ادامه یابد و نیروهای دمکراتیک موفق نشوند پیشروی راستگرایان را متوقف سازند، یک فاجعه است. حتی اگر احتمال آن وجود داشته باشد، که نارضایتی توده‌ها تا مرز یک انفجار اجتماعی نیز پیش برود، این احتمال که چنین انفجاری به انفجار و بن‌بست همه سازمان‌های انقلابی اپوزیسیون و انفراد کامل نیروهای دمکراتیک داخل و خارج از کشور منتهی شده و همه نیروهای انقلابی در صورت مقاومت، قتل عام و در غیر این صورت، به تماشاچی خاموش حاکمیت مطلق ضد انقلاب تبدیل گردند، بیش از اندازه قوی است. این روند را می‌توان و باید متوقف ساخت. **امروز گرایش به چپ در جامعه ما نیرو گرفته است. این**



گرایش به چپ، فعلا به معنی آماده شدن شرایط یک تحول بنیادین انقلابی، نمی تواند تلقی شود، بلکه به معنی به تنگ آمدن مردم از پیشرفت مداوم نیروهای ارتجاعی و پیامدهای سنگین آن بر زندگی آنهاست. باید از این فرصت تاریخی برای جبران اشتباهات گذشته استفاده کرد. تنها اتحاد نیروهای دمکراتیک، دفاع سرسختانه از انقلاب و آرمان‌ها و دستاوردهای آن، پشتیبانی از همه نیروهای انقلابی مذهبی یا غیر مذهبی و متوجه ساختن خشم و نارضایتی مردم بطرف نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی می تواند انقلاب و نیروهای انقلابی را نجات دهد، ارتجاع را به عقب‌نشینی وادار کند و از حاکمیت ضد انقلاب در ادامه روند تضعیف نیروهای انقلابی جلوگیری نماید.

## سیاست حزب توده ایران و سیاست اتحاد شوروی

از جمله ترفندهایی که علیه سیاست حزب توده ایران و نقش آن در انقلاب سال ۵۷ و سال‌های نخست پیروزی انقلاب بکار گرفته می‌شود، اینست که می‌گویند و می‌نویسند: {حزب توده ایران از آن جهت از جمهوری اسلامی حمایت کرده، که سیاست خارجی اتحاد شوروی چنین بود. حزب چون می‌خواست جبهه کشورهای سوسیالیستی را تقویت کند، بنابراین از شعارهای ضد امپریالیستی رهبری انقلاب حمایت کرد.}

این دسته از تحلیل‌نویسان و تاریخ‌نگاران عادت کرده‌اند مسائل اجتماعی و مبارزه سیاسی را خیلی ساده و آسان برای خودشان حل و فصل کنند و با انتشار یک فرمول‌بندی خودساخته، خیال خودشان را از بابت تحلیل دقیق حوادث راحت کنند. این گروه زیاد هم تقصیر ندارند، چون هر حرف دقیق و منطقی به وقت زیاد و احساس مسئولین نیازمند است و ظاهرا این تحلیل‌نویسان وقت زیادی در این سال‌ها نداشته و ندارند!

می‌توان از کنار این ارزیابی‌ها، بعنوان ارزیابی‌های ارزان و به نرخ روز گذشت، اما بیم از آنست که اگر چنین کنیم، بتدریج، هم این افراد باورش‌شان شود حرف و تحلیلی بدیع ارائه داده‌اند و هم جوان‌هایی که تازه پا به میدان مبارزه می‌گذارند و به صفوف حزب پیوسته و یا خواهند پیوست، ارزیابی دقیقی از مسائل گذشته در اختیار نداشته باشند. ضمنا شاید این پاسخ‌نویسی‌ها به خود این تحلیل‌نویسان هم بتواند کمک کند، تا از افتادن در دام این نوع تخیلات پرهیز کنند.

یکی از این دسته تحلیل‌ها، که بنظر می‌رسد نویسندگان آنها از واقعیات سال‌های اولیه انقلاب اطلاع همه جانبه ندارند، اخیرا در "نامه مردم" ۴۳۶ نوشته شده است: { ... نکته‌ای که شاید در آن سال‌ها کمتر به آن توجه می‌شد، این موضوع بود، که رهبران مذهبی، از جمله و خصوصا خمینی هشیارانه از احساسات ضد امپریالیستی مردم ما سود بردند و مبارزه خود را برای قبضه کردن حاکمیت سیاسی، زیر لوای شعارهای تند ضد آمریکا ... به پیش بردند. }

نویسنده تحلیل، منظورش ظاهرا از این جمله {نکته‌ای که شاید در آن سال‌ها کمتر به آن توجه می‌شد} باید این باشد که رهبری حزب متوجه نبود که شعارهای ضد امریکایی در جامعه و یا رهبری انقلاب یک حقه‌بازی است و هدف هم فقط خواب کردن نیروهای انقلابی بوده است.

بر اساس این نظریه، رهبری حزب چاه را از چاله تشخیص نداده و در آن افتاد، و لابد اگر امثال این نویسنده آنجا بودند، دست همه رهبری را گرفته و از کنار چاه عبور می‌دادند!

بینیم واقعیت چیست و چرا اتفاقا امروز باید این واقعیت را با صدای بلند تکرار کرد، تا مبدا امثال وی در دام امپریالیسم سقوط کنند.

در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، بارها از چپ و راست مطرح شده و هزاران بار حزب ما آن را روشن کرد که مسئله عبارتست از {جنبه ضد امپریالیستی انقلاب بهمن و ظرفیت ضد امپریالیستی نیروهای انقلابی مذهبی.}

براساس آن ادعاها، که حالا هم تکرار می‌شود، رهبری حزب توده ایران گویا بدلیل آنکه معتقد بود "تقویت جبهه کشورهای سوسیالیستی" مسئله اصلی را تشکیل می‌دهد، "فریب" شعارهای ضد امپریالیستی رهبری مذهبی انقلاب را خورد و اساسا بدین دلیل از انقلاب دفاع کرد.

## آیا این ادعا واقعیت دارد؟

برای روشن شدن مطلب، نخست باید توجه کنیم که حزب توده ایران هیچگاه معتقد نبوده است که هر کس و هر جریانی که مدعی مبارزه با امپریالیسم و شعارهای تند و تیز ضد امریکایی است را باید مورد پشتیبانی قرار داد. اگر چنین بود، حزب ده‌ها سال علیه مائوئیسم و ترتسکیسم و چریکیسم و انواع و اقسام جریانات چپ‌نما و چپ‌رو، با تمام توان خود مبارزه نمی‌کرد. اتفاقا شعارهای ضد امریکایی (نه ضد امپریالیستی) در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، عمدتا نه از سوی حزب ما، بلکه از طرف همین جریانات چپ‌نما مدام بر در و دیوارها نوشته می‌شد، که به خیال خود تصور می‌کردند خواهند توانست بدین وسیله نیروهای مذهبی را "آفشاء" کنند. بعدها این چپ‌روی به راست‌روی و انکار مبارزه ضد امپریالیستی رهبری انقلاب کشانیده شد و حالا امروز جای خود را در خود این سازمان‌ها به نفی کامل ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی داده است!

اینگونه ادعاها بی‌ارزش‌تر از آن است که بخواهیم بر روی آن لحظه‌ای مکث داشته باشیم، اما از آنجا که بدلیل سال‌ها سکوت، و نه تنها سکوت، بلکه متأسفانه گاه همراهی و همگامی مستقیم و غیر مستقیم با آن، این اندیشه‌ها پراکنده شده است و اعضاء و رهبران حزب توده ایران بابت آنکه در مبارزه ضد امپریالیستی خلق به سهم خود و فعالانه شرکت کرده‌اند، گویا مرتکب خطای بزرگ و نابخشودنی شده‌اند، و نه تنها باید سرفراز نباشند، بلکه باید شرمگین هم باشند!

ناچارم کمی روی این مسئله توقف کنم.



حزب توده ایران معتقد بود که انقلاب بزرگ بهمن، انقلابی است دمکراتیک و ضد امپریالیستی. این انقلاب توان آن را دارد، که جامعه ما را از چارچوب رشد سرمایه‌داری وابسته خارج کرده و در مسیر یک رشد مستقل و دمکراتیک قرار دهد. تحقق این امکان وابسته بدان است که نیروهای انقلابی مذهبی، که مواضع اساسی حاکمیت برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند و لذا درک آنان از واقعیت‌های جامعه ما و جهان و سرنوشت انقلاب تاثیر تعیین‌کننده‌ای بر جای می‌گذاشت، بتوانند دوستان و دشمنان واقعی انقلاب را در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی به درستی تشخیص دهند. ما معتقد بودیم، پیروزی انقلاب و ساختمان جامعه‌ای دمکراتیک و مبتنی بر عدالت اجتماعی در تضاد آشتی‌ناپذیر با خواست امپریالیسم و کلان سرمایه‌داران مذهبی و غیر مذهبی قرار دارد و لذا آن بخش از نیروهای انقلابی مذهبی که واقعا به آرمان‌های توده‌ها وفادارند و برای عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند، در زیر فشار امپریالیسم و کلان سرمایه‌داری سرانجام دوستان و دشمنان انقلاب را تشخیص خواهند داد و امر اتحاد انقلابی نیروها، که گذار جامعه ایران به نظامی دمکراتیک در گرو آن قرار دارد سرانجام تحقق خواهد یافت.

سوال اساسی که مطرح بود و مطرح است، آن است، که آیا توده‌ی مذهبی و نمایندگان آنها در حاکمیت ج.ا. اساسا ظرفیت و توان شرکت در مبارزه ضد امپریالیستی را دارا بودند که بخواهیم به چگونگی تحقق و شرکت در آن بیندیشیم؟ حزب توده ایران بدون لحظه‌ای تردید معتقد بود که پاسخ این پرسش مثبت است. بنظر حزب، توده‌های مذهبی کشور ما، از دهقانان هفتاد سال پیش روسیه و دهقانان چینی و کوبایی و غیره که کمونیست‌ها آنها را متحد خود می‌دانستند، عقب مانده‌تر نبوده، بر عکس از ظرفیت و آگاهی انقلابی بر مراتب بیشتری برخوردار بوده و هستند.

برخی متاسفانه مسئله را به شکلی مطرح می‌کنند، که گویا حزب توده ایران صرفا بدلیل مبارزه ضد امپریالیستی آیت‌الله خمینی و شعارهای ضد آمریکایی که او می‌داد، نیروهای انقلابی مذهبی را مورد پشتیبانی قرار داد. شاید آنها که این مطلب را می‌نویسند و می‌گویند در ایران نبوده و یا اسناد حزب را بدقت مطالعه نکرده و نمی‌کنند، چون در غیر اینصورت باید بدانند که مبارزه ضد آمریکایی از اواسط سال ۵۸ و با تسخیر سفارت آمریکا تشدید شد، اما حزب از ابتدای انقلاب - نه بعد از پیروزی انقلاب - از نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست مذهبی، در برابر خطر نیروهای راست مذهبی پشتیبانی می‌کرد. به همین دلیل بود، که اتفاقا درست پس از اشغال سفارت آمریکا گرایش به سمت نظریات حزب توده ایران در جنبش وسعت گرفت.

مدعی می‌شوند که آیت‌الله خمینی، صرفا برای بیرون کردن "رقبا" از میدان، در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کرد. باید صدار به این افراد توصیه کرد، که از این نوع برداشت‌ها و استدلال‌ها دست بردارید، زیرا پاسخ‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود، از اعتبار شما می‌کاهد. چرا نباید، پیش از طرح این نظرات به خودتان جواب بدهید، که:

خب اگر هر کس، صرفنظر از ماهیت طبقاتی خود قادر است در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کند، چرا "رقبا" این کار را نکردند؟ کیست که نداند، آیت‌الله خمینی در آن دوران از چه موقعیت ویژه‌ای در جامعه و در رهبری کشور برخوردار بود، که برای بیرون کردن مخالفین خود، کمترین نیازی به گرفتن قیافه ضد امپریالیستی نداشت.

این نکته‌ای بود که حزب ما در تشخیص صداقت وی در شرکت در این مبارزه، آن را کاملا در نظر گرفت. آیت‌الله خمینی در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کرد و در راس آن قرار گرفت، زیرا به توده‌های پایین جامعه وابسته بود و همانند آنها آماده بود در مبارزه علیه امپریالیسم در چارچوب درک خود و آن توده‌هایی که پشتیبان او بودند، پیش برود. وی نگران آن نبود که مبارزه علیه امپریالیسم فردا به مبارزه علیه سرمایه‌داری تبدیل خواهد شد. در حالیکه "رقبا" نگران همین مطلب بودند و به همین دلیل تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند در این مبارزه شرکت جویند. مبارزه علیه امپریالیسم، از مبارزه علیه سرمایه‌داری وابسته جدا نیست، بلکه هر دو یک مبارزه واحد در اشکال و عرصه‌های گوناگون است. ما همین امروز می‌بینیم که این مسئله چگونه دارودسته حجتیه - رسالت را در کشور با دشواری روبرو ساخته است. چرا بجای این نوع ارزیابی‌ها، نباید نوشت، که بخشی از افتخار ورشکستی امروز تعدیل اقتصادی و مجموعه دارودسته‌های راستگرایان به کارنامه مبارزاتی جانب‌خاستگان و قهرمانان و فعالین و مبارزین توده‌ای و شرکت آن‌ها در مبارزه ضد امپریالیستی خلق تعلق دارد؟ اکنون که این نکته مطرح شده است، شاید لازم باشد بر این واقعیت فراموش شده مجددا تاکید شود، که رفقا!

مبارزه علیه امپریالیسم برای حزب توده ایران، جزئی از مبارزه به نفع اتحاد شوروی نبود، بلکه جزئی از تلاش برای ایجاد یک نظام نوین و دمکراتیک در کشور ما بود. به همین دلیل، امروز که متاسفانه اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد نیز مبارزه علیه امپریالیسم برای ما نه تنها تمام شده نیست، بلکه ضرورت آن نه دو چندان، که صد چندان شده‌است. حزب ما هرگز مرعوب حوادث و جنجال‌های سیاسی روز نشده و نباید بشود و از جامعه خود نیز فاصله نگرفته و نباید بگیرد!

## نظری شکست انقلاب

مسئله مهم دیگری که باید درباره آن بحث کرد، مسئله شکست یا عدم شکست انقلاب و نبرد "که بر که" در انقلاب ایران است. این مسئله، یعنی شکست انقلاب و بسته شدن دفتر آن تر و تحلیلی است، که پایه‌گذاران واقعی آن، در ابتدا نیروهای ماوارء چپ بودند و حالا از سر شوخی تاریخ در راس همه آنها جناح راست مهاجر و وابستگان سیاسی آن قرار دارند. همان‌ها که باید در این روزها، نگران حمایت عملی آنها از سرمایه‌داری کلان داخل کشور بود.

باید گفت:

مسئله ایجاد مناسبات نوین تولیدی یک روند بسیار طولانی است، که ممکن است ده‌ها سال بطول انجامد. این مسئله اصلی، مقدم و تعیین‌کننده شکست یا پیروزی انقلاب در یک مرحله مشخص نمی‌تواند تلقی شود. مسئله اصلی هر انقلاب، مسئله قدرت است و تا



زمانی که نبرد برای قدرت میان طبقات مختلف اجتماعی (و نه فراکسیون‌های مختلف یک طبقه واحد) در سطح حاکمیت ادامه دارد و طبقه واژگون شده بر اثر انقلاب نتوانسته است حاکمیت مجدد خود را برقرار کند، نمی‌توان از شکست قطعی انقلاب سخن گفت. و این درست همان نگرانی ما در شرایط کنونی است، که اگر تحقق یابد، برخلاف همه خوش باوری‌هایی که دامن زده می‌شود، عمیقاً به ضرر توده مردم ایران است و شکست قطعی انقلاب را از فردای آن می‌توان رسماً اعلام داشت. این درست است که انقلاب بهمن نتوانست و هنوز نتوانسته است و در شرایط حاکمیت راست‌گرایان هرگز نخواهد توانست "مناسبات نوین تولیدی را در جامعه استقرار دهد"، و دلیل این ناکامی هم آن بوده است که کشور ما در سال‌های پس از انقلاب، برای یک دوره طولانی کمابیش در بن‌بست "راه رشد" قرار داشته است. بن‌بستی که مسئولیت آن به تمامی به عهده نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی است، که با قرار گرفتن در مقابل انقلاب و آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی و تبدیل کردن خواست‌های اصیل توده‌های انقلابی به جنگ مذهبی و غیر مذهبی، جامعه ما را در مسیر یک مبارزه سیاسی فرسایشی قرار داده‌اند و امکانات تحقق یک رشد مستقل دموکراتیک را سد نموده‌اند.

ما معتقدیم، راهی که مجموعه نیروهای راست‌گرا در کشورمان در پیش گرفته‌اند، راه سرمایه‌داری وابسته است و اگر پیشروی این راه هر چه سریع‌تر سد نگردد و باز هم بیش از این تثبیت شود و بطور مطلق حاکمیت یابد، بمعنی شکست قطعی انقلاب خواهد بود. ولی فعلاً تا آن زمان ج.ا. با یک نظام ضد انقلاب مطلق یکسان نیست، زیرا از یک سو سران راست‌گرای حاکم بر ج.ا. ناچارند بنام انقلاب حکومت کنند و لذا تمام فشارها و محدودیت‌هایی که یک انقلاب بر آن‌ها تحمیل می‌کند را بپذیرند و این به معنای آن است، که سرمایه‌داری وابسته و پایگاه طبقاتی آنان در جامعه هنوز آنچنان نیرومند نیست که بتوانند تنها به آن متکی شوند و آشکارا و رو در رو با توده‌های انقلابی قرار گیرند و نیز به معنای آن است، که نیروهای هوادار انقلاب صرف نظر از حضور و یا عدم حضور علنی در جامعه و حکومت، بطور غیرمستقیم در حاکمیت نفوذ می‌کنند، از شتاب سازش با ضد انقلاب می‌کاهند و مهر و نشان خود را بطور جدی بر رویدادهای کشور باقی می‌گذارند. از سوی دیگر، جدا از این حضور غیرمستقیم، هنوز در جمهوری اسلامی و در بدنه آن نیروهای انقلابی وابسته به توده‌ها بطور مستقیم نیز حضور دارند و به مبارزه و مقاومت ادامه می‌دهند.

معتقدم، که آنچه که امروز در مقابل مردم ایران و نیروهای مترقی و دموکراتیک قرار دارد، در واقع همچنان عبارت است از تشکیل "جبهه متحد خلق" با ماهیت ضد ارتجاعی جبهه‌های متشکل از همه آن اقشار و طبقات اجتماعی که با کلان سرمایه‌داری وابسته و ارتجاع پیوند ندارد و همه نیروها و احزاب و سازمان‌های سیاسی، که با حاکمیت آن بر کشور مخالفند. چنین جبهه‌ای می‌تواند راست‌گرایان حاکم بر ج.ا. و متحدین خارج کشور آنها را، که هر دو بر سرسپردگی به صندوق بین‌المللی پول و در پیش گرفتن راه سرمایه‌داری وابسته و ادامه سیاست خانمان برانداز "تعدیل اقتصادی" تاکید دارند، منفرد و منزوی ساخته، اقتصاد کشور را از فرو رفتن بیش از این در بحران عمیقی که امپریالیسم و ارتجاع برای آن طراحی کرده‌اند، نجات داده و فضای سیاسی مناسب و ضرور را در جهت گذار جامعه ایران به نظامی دموکراتیک فراهم سازد. مبارزه برای تشکیل این جبهه، با هر نام و عنوان از مبارزه علیه امپریالیسم و وابسته ساختن اقتصاد کشور به تابع امپریالیسم جدا نیست. از میان رفتن استقلال ملی و باز کردن دروازه‌ها بر روی کالاها و سرمایه امپریالیستی، تقویت مواضع کلان سرمایه‌داران در اقتصاد و جامعه، ببار آوردن بدهی‌های کلان خارجی، تورم لجام گسیخته و حذف سوبسیدها و خدمات و تامین اجتماعی، بعنوان دوی همه دردها، خصوصی‌سازی‌های گسترده و تحمیل همه فشارها به گردن توده‌های زحمتکش، همه و همه پیامدهای اجتناب‌ناپذیر دنبال کردن راه سرمایه‌داری وابسته و بویژه در شرایط سلطه بی‌رقیب امپریالیسم در سطح جهانی است. اما بزرگترین اشتباه این خواهد بود که مبارزه فوری و تاخیرناپذیر در این زمینه‌ها را به پس از سرنگونی ج.ا.، طرد ولایت فقیه و یا انجام انتخابات و یا بوجود آمدن هر شرایط سیاسی دیگری وابسته سازیم. [حوادث روسیه به اندازه کافی گویا نیست؟ حاصل سردرگمی‌ها را، امروز در سراسر خاک شوروی دیروزی، یوگسلاوی پاره پاره شده امروز، در فقر و فلاکت روسیه تحت سلطه سرمایه‌داری نوین و وابسته شاهد نیستیم؟ کلان سرمایه‌داری به قدرت دست یافته، ایران را به این سو می‌برد!] این امر به معنی آن خواهد بود، که آن نیرویی را که امروز در کشورمان علیه احیای حاکمیت کلان سرمایه‌داران وابسته مبارزه می‌کند، نادیده بگیریم، آن را به ترک مبارزه دعوت کنیم و از همه بدتر، آنها را تضعیف کنیم. ایراد اساسی و مسبب بی‌حاصل شعارهای نادرست آن بوده است، و آن است، که دوگانگی موجود در ج.ا. و پیامد آن، یعنی دوگانگی اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در نظر نگرفته، می‌خواهد اقشار و طبقات اجتماعی ناهمگون و متضاد را علیه اقشار و طبقات اجتماعی ناهمگون دیگری متحد سازد. اما اگر اتحاد گریز و میش در جمهوری اسلامی عملی شد، در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم عملی خواهد شد. بر اثر وجود همین دوگانگی است، که صف ارتجاع و ترقی به هیچوجه و هیچگاه صف جمهوری اسلامی و صف اپوزیسیون جمهوری اسلامی نبوده است و نیست. لذا از هر نیرویی، ولو در دورن جمهوری اسلامی، که بر ضد حاکمیت سرمایه‌داری وابسته مبارزه کند، باید پشتیبانی کرد و با هر نیرویی، که ولو در اپوزیسیون جمهوری اسلامی از ضد انقلاب و وابستگی به امپریالیسم حمایت می‌کند، باید مبارزه کرد.

**باید توجه داشت، که بخش مهمی از نیروهای سیاسی تشکیل‌دهنده جبهه متحد خلق، در داخل کشور فعالیت می‌کنند. لذا مبارزه برای برقراری آزادی‌های دموکراتیک، سیاسی و اجتماعی، شرط نخست تشکیل واقعی علنی و ثمربخش چنین جبهه‌ای در داخل کشور است و ارتجاع و کلان سرمایه‌داری از بیم همین حادثه مهم است که با توسل به انواع جنایات و حیل‌ها حاضر نیستند تسلیم آزادی‌ها شوند. هر گام کوچک عقب‌نشینی حکومت در این زمینه را، که بدون تردید فقط با فشار جنبش توده‌ها ممکن می‌شود، باید به سنگری برای گام بعدی تبدیل کرد. این یک دموکراسی انقلابی است!**

بدین ترتیب، مبارزه برای تشکیل جبهه متحد خلق، یعنی مبارزه همزمان در چهار جبهه: مبارزه علیه امپریالیسم؛ مبارزه علیه سرمایه‌داری وابسته و سیاست تعدیل اقتصادی؛ مبارزه علیه ارتجاع در جهت برقراری آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک و بالاخره مبارزه در جهت اتحاد همه نیروهای خلق. و اگر قرار باشد، که نیروهای انقلابی و از جمله حزب ما از مبارزه در هر یک از این عرصه‌ها



غفلت کند و همه چیز را پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی، و یا طرد ولایت فقیه ناممکن بداند، نمی‌توان به هیچوجه امیدوار بود که سیر وقایع در کشور ما به نفع نیروهای دمکراتیک و توده‌های وسیع مردم چرخش یابد.

## مبارزه میان نیروهای مذهبی و غیر مذهبی؟

حزب توده ایران هرگز و حتی برای یک لحظه معتقد نبود، که در جامعه ایران نبرد میان نیروهای مذهبی و غیر مذهبی جریان دارد، که مدعی باشد با پیروزی نیروهای مذهبی بر غیر مذهبی این نبرد پایان یافته و انقلاب شکست خورده است. بر عکس تمام سیاست حزب در تک تک اسناد و مدارک و نوشته‌های آن، با تمام قوا با این شیوه تفکر به مبارزه برخاسته است. تبدیل کردن نبرد میان طبقات، به نبرد میان نیروهای مذهبی و غیر مذهبی، اندیشه و سیاستی بود که بشدت از سوی ارتجاع مذهبی پیگیری و تبلیغ می‌شد و برخی‌ها نیز در دام آن قرار گرفته و یا آگاهانه آن را تکرار می‌کردند. مهاجرت و دوری از صحنه اصلی نبرد در داخل کشور، نباید برای ما چنین نتایجی را بیار آورد. باید در مقابل این شیوه تبلیغ و تفسیر، که اصولاً نگرش توده‌ای نیست، ایستاد و آنرا اصلاح کرد.

حزب توده ایران همواره معتقد بود که نه صف نیروهای مذهبی یکپارچه است و نه صف نیروهای غیر مذهبی. در هر دو صف طبقات و اقشار مختلف جامعه ایران حضور دارند و مسئله اصلی عبارت است از **اتحاد نیروهای انقلابی و مدافعین زحمتکشان علیه کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان، صرفنظر از مذهب و یا ایدئولوژی.** تقسیم‌بندی ارتجاعی مذهبی و غیر مذهبی، که معنای واقعی آن عبارت است از اتحاد با سرمایه‌داری مذهبی علیه کارگران و زحمتکشان غیر مذهبی و یا بالعکس، آن چیزی بود، که در تمام دوران پس از انقلاب ما با آن جنگیدیم و حتی برای یک لحظه نیز آن را نپذیرفتیم. این واقعیت است، که هر کس اگر حتی یک روز از عمر خود را در حزب توده ایران سپری کرده باشد، آنرا می‌داند. انقلاب بهمین از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب‌نشینی قرار گرفت، اما نه به دلیل پیروزی نیروهای مذهبی بر غیر مذهبی، بلکه بدان دلیل، که در صف نیروهای مذهبی، که اساساً نبرد میان آنها سرنوشته جامعه را تعیین می‌کرد، جناح‌های راست‌گرا توانستند در یک سلسله از عرصه‌های مهم، پیروزی بدست آورده و نیروهای انقلابی را به عقب نشینی وادار کنند. این پیروزی راست‌گرایان را باید از آنها پس گرفت و این ممکن نیست، مگر با وسیع‌ترین بسیج توده‌ای.

## روند انقلابی در ایران

جنبش توده‌ای که کشور ما امروز شاهد آن است، صرفنظر از آنکه جنبش توده‌های مذهبی مدافع انقلاب باشد یا توده‌های سرخورده از انقلاب، بطور عینی و در ماهیت خود جنبش "دفاع از انقلاب" و دستاوردهای آن است، جدا از آن که توده‌ها و نیروهای سیاسی شرکت‌کننده در این جنبش چه بینشی داشته باشند و این واقعیت را درک کنند یا خیر. به همین دلیل، به این نکته مهم باید توجه کرد که جنبش توده‌های مذهبی مدافع انقلاب، بدنال آشکار شدن روز افزون چهره حکومت تکیه‌گاه ما و همه نیروهای اپوزیسیون انقلاب است و بر عکس جنبش توده‌های سرخورده از انقلاب تکیه‌گاه نیروهای انقلابی مذهبی در ج.ا. است که باید علیرغم همه دشواری‌ها که با آن روبرو هستند، اعتماد دوباره آنها را جلب کنند. تمام سرنوشته انقلاب اکنون بستگی به آن یافته است، که ما بتوانیم این دو جنبش را که در ماهیت خود یک "هدف" اما به ظاهرا در دو "راه" مقابل قرار گرفته است، به یکدیگر پیوند بزنییم و تمام نقش تاریخی که حزب ما می‌توانست و هنوز هم می‌تواند ایفاء کند، تبدیل شدن به عامل اتحاد این دو جنبش انقلابی است.

## نیروی مذهبی بین زمین و آسمان سرگردان است؟

در ادامه همین بحث این نکته مطرح می‌شود که نیروهای رادیکال مذهبی باید نوعی عمل کنند که اعتماد توده‌های مردم و اپوزیسیون مترقی را فراهم آورند. در قسمت اول یعنی جلب اعتماد توده‌ها ظاهراً کار باید بسیار دشوارتر از جلب حمایت اپوزیسیون باشد، زیرا اپوزیسیون گویا به هوشیاری سیاسی خود آنقدر می‌بالد که رسالت هدایت مردم را نیز برای خود قائل است. بنابراین، وقتی بعنوان توصیه می‌نویسند که وظیفه ماست {علنا از آنها بخواهیم که موجبات جلب اعتماد توده‌های مردم و نیروهای انقلابی و مترقی اپوزیسیون را فراهم آورند} به چه معناست؟ مثلاً چه باید بکنند که این اعتماد جلب شود؟

آیا همین که به مبارزه ضد امپریالیستی ادامه می‌دهند، با سرمایه‌داری وابسته مبارزه می‌کنند و از آشتی ملی و آزادی احزاب و پایان انحصار مذهبی دفاع می‌کنند، برای جلب اعتماد اپوزیسیون کافی نیست؟

اگر اپوزیسیون نمی‌خواهد اعتمادش جلب شود، ظاهراً مشکل در جای دیگری است. مشکل در این جا است که اپوزیسیون خارج از کشور سال‌هاست که در محاصره تبلیغات دار و دسته‌های راست‌گراست. برای اپوزیسیون درک این مطلب دشوار است و پذیرش و تحمل آن تلخ‌تر و دشوارتر؟

"اپوزیسیون" تا زمانی که هیچکس آن را به حساب نیآورد که بخواهد اعتماد آن را جلب کند، نقشی در تحولات نخواهد داشت. بنابراین، مسئله این نیست، که نیروهای انقلابی داخل کشور چه کنند که ما به آنها اعتماد کنیم، بلکه مسئله این است، که **ما چه سیاستی را باید در پیش بگیریم، که آنها بتوانند برای تحولات مثبت روی ما حساب کنند.** برای این منظور باید با تمام نیروی خود بر روی مسئله مبارزه با امپریالیسم و سیاست صندوق بین‌المللی پول در همه ابعاد و جوانب آن فشار بیاوریم و بحث را بکشائیم به آنجایی که باید کشیده شود و مبارزه واقعی در آنجا جریان دارد، یعنی بر روی مسائل اقتصادی و اجتماعی تعیین‌کننده حال و فردای کشورمان، در این صورت متحدین ما خود بخود مشخص خواهند شد و ما نیز نیازی احساس نخواهیم کرد که اعتمادمان به آنها جلب شود.



دفاع از آزادی‌ها امروز برای بازگویی این حقایق در داخل کشور یک وظیفه انقلابی است و راستگرایان با آگاهی از این واقعیات با آن مخالفند و با تمام وجود در برابر آن ایستاده‌اند و انواع جنایات و حادثه‌جویی‌ها را برای ادامه آن بوجود می‌آورند و چون همه ابزار را در اختیار دارند، آنچنان به این بازی ضد انقلابی ادامه می‌دهند که حتی فریاد آزادیخواهی مذهبیون پیرامونی حکومت نیز در میان هیاهوها گم می‌شود. رد پای بسیاری از جنایات داخلی و خارجی را باید از این طریق پیدا کرد. هتاک‌های تحریک‌آمیز مطبوعات دولتی علیه روشنفکران، آزادیخواهان و هنرمندان، دستگیری‌ها، ترورها، فشارهای روانی بر جامعه، سرگرم کردن مردم در هیاهوی ماهواره و حجاب و ریش و کراوات و پیسی‌کولا و ... همه و همه در این چارچوب است.

## چرا باید دنبال نام افراد گشت؟

در برخی مطبوعات عنوان می‌شود که توان و نیروی واقعی نیروهای مذهبی انقلابی در جمهوری اسلامی چقدر است و ضمناً با اشاره به مجموعه عملکرد رژیم از حزب ما می‌خواهند که نمایندگان این جناح را نام ببریم و بگوئیم که چرا باید از آنها پشتیبانی کرد. پیش از آنکه به توان واقعی این نیرو و دلیل لزوم پشتیبانی از آن پردازیم، ابتدا باید پاسخ آنهایی را داد که در سایه ایستاده‌اند و معرفی نمایندگان این جناح را از ما طلب می‌کنند!

آنها می‌خواهند ما را در دام بحث در باره افراد و احتمالاً سهم آنها در حوادث گذشته بیاندازند و بدین ترتیب از زیر بار تحلیل دشوار شرایط کنونی ایران شانه خالی کنند. این آسان‌ترین شیوه فرار از مقابل واقعیات است، که در آینده دشوارترین موقعیت را برای حزب ما و لزوم فعالیت علنی و آشکار آن در صحنه مبارزه و جنبش مردم بوجود خواهد آورد.

این طرز برخورد باب مسائل جنبش و فعالان مذهبی که در سخت‌ترین شرایط روبروی ارتجاع و کلان سرمایه‌داران ایستاده‌اند و امپریالیسم آمریکا آخرین گام برای حمایت عملی از راستگرایان و مجریان سیاست جهانی آن راه، در گرو حذف خونین آنها از مجموعه جمهوری اسلامی طلب می‌کند، فقط می‌تواند خاص کسانی باشد که با جامعه از نزدیک آشنائی ندارند و از آن بدتر، اینکه به اسارت تحلیل‌ها و ارزیابی‌های امپریالیسم و اپوزیسیون حامی هر دوی آنها، یعنی آمریکا شب و روز با تمام توان خود و با ایجاد انواع تحریکات و حادثه‌جویی‌ها سعی دارند مرزها را تا لحظه فرود ضربه نهائی همچنان مخلوط و مغشوش نگهدارند. بر اساس همین تلاش شبانه‌روزی است که اپوزیسیون مترقی و چپ در مهاجرت و اپوزیسیون مترقی در داخل کشور نمی‌توانند و نمی‌گذارند بتوانند از حقایق پشت پرده آگاه شوند. همین تلاش هماهنگ است که اجازه نمی‌دهد تا همه ناراضیان از سیاست‌های جاری در کشور بدانند چه کسانی ترور می‌کنند، چه کسانی می‌کشند، چه دست‌هایی در هماهنگی با نقشه آمریکا برای حضور نظامی در خلیج فارس زمینه‌های جنجال‌های بزرگ جهانی را برای توجیه افکار عمومی جهان برای مداخله در امور داخلی کشور فراهم می‌آورند.

بزرگترین روزنامه‌های کشور، با هدایت کامل ارتجاع حاکم به تربیون تحریک همه روشنفکران کشور تبدیل شده‌اند، تا همه آنها را که همچنان فکر می‌کنند باید از عواقب مداخله نظامی آمریکا در امور داخلی ایران هراس داشت، به صف تسلیم‌شدگان در برابر مداخله امپریالیسم و بازگشت وابستگان سیاسی بی‌نقاب آن به صحنه بپیوندند. آنها را تحریک می‌کنند، تا دست از دفاع از استقلال کشور در عین ایستادگی در برابر ارتجاع حاکم بردارند و از سیاست جهانی امپریالیسم پیروی کنند و یا آنرا بعنوان تنها امکان نجات از شرایط حاکم بر کشور بپذیرند. ما نباید به تماشای بی‌عمل این کارزار تبدیل شویم.

ما نباید فقط آن جنایاتی را جنایت بشمار آوریم، که خودمان قربانی آن بوده‌ایم. هزاران مبارز و انقلابی مذهبی در سال‌های گذشته یا به زندان کشیده شده‌اند، یا اعدام شده‌اند، یا ترور شده‌اند و یا قربانی انواع دیگر جنایات شده‌اند. چرا نباید آنها را در شمار قربانیان دار و دسته راستگرا و جنایتکاری به حساب آورد، که در سال‌های گذشته یا از صحنه بکلی حذف شده‌اند و یا به زندان افتاده‌اند. ما وقتی خود را مدافع جنبش مردم و آرمان‌های انقلاب می‌دانیم و از آزادی‌ها دفاع می‌کنیم چگونه می‌توانیم صف خود را از صف آنها جدا نگهداریم. این همان نتیجه مطلوبی است که ارتجاع و امپریالیسم سال‌ها برای تحقق آن زحمت کشیدند: {انقلابیون را - به هر بهانه، بویژه مذهبی و غیر مذهبی - از یکدیگر دور کردن و سپس یورش به صفوف پراکنده انقلاب}. باید این روند را در جهت عکس آن برگرداند.

ما مدافع انقلاب و همه انقلابیون باید باشیم و به این مشی درست و واقعی، در بدترین شرایط و سخت‌ترین موقعیت‌ها باید وفادار بمانیم. حزب ما، چه در سال‌های پیش از انقلاب و چه سال‌های پس از پیروزی انقلاب از این مشی و سیاست پیروی کرد. ما در اتخاذ مشی و سیاست اهل حقه‌بازی و دو رویه بازی کردن نبوده و نیستیم. مشی و سیاست حزب توده ایران برخاسته از واقعیات جامعه ایران بود و همچنان باید باشد. در مبارزه و سیاست انقلابی دروغ و حقه‌بازی جایی نباید داشته باشد. ما بخاطر این فرد یا آن شخص مشی و سیاست تدوین نکرده بودیم، که حالا با حذف آن فرد، مرگ فلان شخص و یا حتی جبهه عوض کردن فلان شخصیت، در نگرش خود به جامعه و انقلاب ایران تجدید نظر کنیم. سیاست‌هایی که با باد می‌آیند با باد هم می‌روند. ما در کنار مردم بودیم، هستیم و خواهیم ماند.

ما معتقدیم حوادث و سیر رویدادهای سال‌های پس از پیروزی انقلاب چشم و گوش خیلی‌ها را باز کرده است. همان‌هایی که در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب پیوسته با تردید به مشی حزب ما نگاه می‌کردند و در شناخت دوستان و دشمنان انقلاب و همراهان تمام راه و نیمه راه خود دچار تردیدهای جدی بودند. چرا باید برای خودمان امکان رشد آگاهی و تجربه‌اندوزی را قائل باشیم، اما برای دیگران نه؟

## خطر مداخله نظامی در ایران

وقتی از ما درباره توان این نیروها در ج.ا. سؤال می‌کنند، روشن‌ترین و دقیق‌ترین پاسخ در واقع اینست، که از سؤال‌کنندگان بپرسیم {چرا راستگرایان نمی‌توانند ضربه آخر را وارد آورند؟ و یا چرا امپریالیست‌ها مداخله مستقیم در امور داخلی ایران نمی‌کنند؟} واقعیتی که در مجموعه جنجال‌ها گم شده است و ما باید آشکارا بدان پردازیم، آنست که فشارهای اقتصادی - سیاسی امپریالیست‌ها به ج.ا. که بی‌ارتباط با عمیق‌ترین مناسبات اقتصادی با رژیم حاکم بر کشور ادامه دارد، حضور بی‌سابقه نظامی آمریکا در مرزهای جنوبی ایران، فشارهای



اجتماعی - فرهنگی در تمام عرصه‌ها به مردم در داخل کشور توسط ارتجاع حاکم، و حوادث شدت تحریک‌آمیز همه و همه یک هدف را دنبال می‌کنند:

سرمایه‌داری غارتگر داخلی آخرین ضربه را با حذف انقلابیون مذهبی از صحنه سیاسی کشور وارد آورده و راه را برای سازش آشکار با سرمایه‌داران فراری و امپریالیسم امریکا باز کند.

آنها دیگر به مناسبات غیرآشکار راضی نیستند. این ضربه از آن رو دشوارتر از ضربه به دیگر نیروهای انقلابی جامعه است، زیرا آنها از اسارت بازگشته‌ها هستند، اقوام کشته‌شدگان جنگ و توده‌های مذهبی هستند. این حمایت ما از آنها وقتی اهمیتی روزافزون پیدا می‌کند، که بدانیم آنها روز به روز بیشتر در برابر حکومت می‌ایستند و از آرمان‌های استقلال طلبانه و عدالت خواهانه انقلاب دفاع می‌کنند. آنها روز به روز بیشتر درک می‌کنند، که ادامه اختناق و سرکوب آزادی‌ها بسود ارتجاع حاکم است.

آنها از ترفندهای سران و مدافعان ادامه جنگ و حالا مدافع سرمایه‌داری کلان آگاه شده و می‌شوند. از این نیرو باید حمایت کرد، زیرا در صورت حذف آن از صحنه، امپریالیسم توسط نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم به **عامل تعیین کننده** آینده کشور تبدیل خواهد شد.

هیچکس برای مدتی طولانی در صف انتظار نمی‌ایستد. باید علیه سیاست‌های راستگرایان و غارتگران حاکم وارد کارزار عملی شد. در این صورت جبهه انقلاب هر چه بیشتر تقویت خواهد شد. براساس این نگرش است، که ما آغاز فعالیت "مجاهدین انقلاب اسلامی" را، علیرغم همه محدودیت‌هایی که با آن روبرو هستند، مثبت ارزیابی می‌کنیم. ما امیدواریم دیگر نیروها نیز وارد صحنه شوند و سد اختناق و سانسور را شکسته و مانع یک‌تازی دولت حامی کلان سرمایه‌داران و ارتجاع حاکم شوند. هر اندازه که این نیروها بیشتر وارد صحنه شوند، به همان اندازه صف مدافعان امپریالیسم و ارتجاع حاکم ضربه می‌بیند؛ بویژه وقتی که آنها با توجه به کمبودهای گذشته، از تنوع نظر، آزادی‌ها و مخالفت با انحصار طلبی دفاع کنند.

جناح چپ می‌کوشد با طرح مسائل ضد امپریالیستی، رهبری ج.ا. را وادار کند تا در چارچوب سیاست ضد امپریالیستی باقی بماند و بدین وسیله از ایجاد این تصور در مردم و در جنبش، که امپریالیسم عامل تعیین کننده سیاسی در جهان و در ایران است، جلوگیری نماید. در مقابل جناح راست که می‌بیند قادر به مقاومت در مقابل این سیاست نیست، تلاش می‌کند تا مبارزه با امپریالیسم را به ماجراجویی‌های ویرانگر بکشاند تا همگان را به ضرورت در پیش گرفتن یک سیاست خارجی "معتدل" متقاعد نماید. وظیفه ما این است، که این واقعیت را با زبانی ساده و سیاسی برای نیروهای اپوزیسیون و مردم توضیح دهیم و به آنها بگوئیم که سران راستگرای ج.ا. چون در مقابل خواست توده‌ها و نیروهای انقلابی و انقلاب در جهت در پیش گرفتن یک سیاست ضد امپریالیستی نمی‌توانند مقاومت کنند، لذا سیاست تبدیل کردن مبارزه ضد امپریالیستی به ماجراجویی‌های نظامی و تروریستی را در پیش گرفته‌اند، تا بدینوسیله انقلاب را هر چه بیشتر در عرصه بین‌المللی منزوی کنند و نیروهای انقلابی را تحت فشار قرار دهند تا از خواست‌های ضد امپریالیستی خود صرف‌نظر کنند. لذا هرگونه عقب‌نشینی در این زمینه تنها راستگرایان را به موفقیت سیاست خود امیدوارتر خواهد کرد و ماجراجویی‌ها را گسترش خواهد داد.

## اهداف نزدیک

# "جبهه واحد ضداارتجاع"

در پایان قسمت دوم مقاله تحلیلی نورالدین کیانوری، وی دورنما و ضرورت تشکیل جبهه‌ای با شرکت همه نیروهای آزادیخواه و مخالف ارتجاع را، برای این مرحله از تحولات اجتماعی ایران، طرح کرده بود. محتوای این جبهه پیشنهادی به گونه‌ای بود که جز "جبهه واحد ضد ارتجاع" نام دیگری نمی‌شد بر آن نهاد.

به همین دلیل، تزه‌های مطرح شده در طرح اولیه و پیشنهادی وی، با عنوان "اهداف نزدیک" جبهه واحد ضد ارتجاع" در شماره ۲۴ راه‌توده (شهریور ۷۳) منتشر شد.

سیر رویدادهای داخل کشور در سال‌های بعد از انتشار این تحلیل، عملاً منجر به تشکیل جبهه‌ای گسترده، برای مقابله با ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری متحد آن در ایران شد و نشان داد که تحلیل و پیشنهاد کیانوری تا چه اندازه با واقعیات جامعه ایران همخوانی داشته‌است. همین جبهه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به استقبال این انتخابات رفت و پس از پیروزی محمد خاتمی، با روشنی و صراحت بیشتری سازمان یافت. گرچه نام جبهه مذکور در حال حاضر در داخل کشور "جبهه دوم خرداد" است، اما محتوا و مضمون آن، همان محتوای "جبهه واحد ضد ارتجاع" را دارد. جبهه‌ای که هر گامی که به سود تحولات مسترقی و مثبت در جامعه بر می‌دارد و یا از چنین تحولاتی حمایت می‌کند، از حمایت سیاسی و عملی نیروهای در جامعه برخوردار است که رسماً در آن شرکت ندارند، اما در جهت تقویت آن عمل کرده و در کنار آن می‌باشند؛ اعم از مذهبی، ملی - مذهبی، ملیون و حزب توده ایران.

طی دو سال و نیم گذشته، جبهه مذکور اشکال ضروری و ابتدائی سازمانی خود را یافته‌است و در تدارک انتخابات پیش روی مجلس ششم با اعلام تشکیل "شورای هماهنگی نیروهای دوم خرداد"، عملاً گام بزرگی را در جهت تکامل سازمانی خود برداشته است.



رهبری این شورا، اکنون و آنگونه در مطبوعات اعلام شده، برعهده حجت‌الاسلام موسوی خویینی‌ها می‌باشد. شورای مذکور یک ستاد انتخاباتی نیز تشکیل داده‌است که رهبری این ستاد نیز بر عهده بهزاد نبوی است.

می‌توان یقین داشت، هر اندازه که تحولات در ایران بیشتر شتاب گرفته و ضرورت سازمان‌یابی جنبش بیشتر در دستور کار نیروهای درون جنبش قرار می‌گیرد، شکل سازمانی و اهداف این جبهه نیز دقیق‌تر خواهد شد. یگانه کمبود بزرگ این جبهه در حال حاضر، محدود بودن دایره آن به نیروهای پیرامونی و درونی حکومت است، گرچه از حمایت‌های متحدان بیرونی جبهه نیز برخوردار باشد و خود نیز به نوعی بر آن صحنه گذاشته باشد. از آن جمله است ابراز تمایل مثبت ستاد تبلیغاتی وابسته به این شورا، درباره حضور نیروهای ملی - مذهبی در انتخابات پیش روی مجلس اسلامی، که بصورت مدون در شماره ۱۲ آبان ۷۸ نشریه "عصر ما"، ارگان مطبوعاتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بدین شکل مطرح شده‌است:

{... مخالفت و اجتناب از مذاکره و گفت و گو با جناح راست فاقد هرگونه مبنای اصولی و منطقی است، همچنانکه مذاکره و گفت و گو با گروه‌هایی که التزام عملی به قانون اساسی را به مثابه نظم مبنائی پذیرفته‌اند. هیچگونه مغایرتی با مبنای ایدئولوژیک ما ندارد. به عبارت بهتر، این گروه‌ها طبق قانون اساسی حق حیات و فعالیت سیاسی دارند و وجود آنها مطابق قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌است}

نه تنها باید کوشید این جبهه را با حضور همه نیروهای طرفدار جنبش مردم - اعم از مذهبی و غیر مذهبی - گسترده ساخت، بلکه می‌توان یقین داشت که با گسترش جنبش و تشدید رویارویی‌ها و تجدید آرایش نیروها، این امر مانند یک ضرورت تاریخی تحقق خواهد یافت.

مطالعه تزه‌های مربوط به {اهداف نزدیک "جبهه واحد ضد ارتجاع"}، که با کمال تاسف در سال ۷۳ و از سوی نیروهای غیر توده‌ای آنگونه که ضرورت داشت مورد توجه قرار نگرفت، و تطبیق آن با آنچه که در ایران می‌گذرد، نشان می‌دهد که این تزه‌ها همچنان از اعتبار لازم برای بحث پیرامون چارچوب جبهه‌ای پاسخگو به نیاز سازمانی جنبش کنونی مردم ایران برخوردار است. امری که به اشکال مختلف، طی سال‌های اخیر، در مقالات و تحلیل‌های منتشر شده در راه‌توده بدان پرداخته شده‌است.

## تزه‌ها:

۱- شعار ما برای این دوران هر چه باشد، محتوای آن می‌تواند تشکیل یک جبهه واحد علیه حاکمیت نیروهای راست و "ارتجاع" یا در یک کلام "جبهه واحد ضد ارتجاع" باشد. برای این که در سردرگمی فرو نرویم، باید مفهوم "ارتجاع" را از هر نظر کاملاً روشن کنیم. یعنی باید پایگاه طبقاتی نیروهای تشکیل‌دهنده و گرایش عمومی سیاسی آن را بدون ابهام مشخص ساخت.

۲- از نظر اقتصادی، پایگاه طبقاتی ارتجاع یا راست، عبارتست از بورژوازی بزرگ تجاری و سرمایه‌داران و بازاریان بزرگ وابسته به قدرت، بورس بازان و دلالان بزرگ ارز و خلاصه همه طفیلی‌های جامعه.

۳- نیروهای سیاسی تشکیل‌دهنده "ارتجاع" عبارتند از:

گروه‌بندی رسالت - حجتیه، مجلس خبرگان، اکثریت مجلس شورای اسلامی (مجلس پنجم)، شورای نگهبان، جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و همه افراد جریاناتی که به نحوی از انحاء به این گروه‌بندی‌ها وابستگی دارند.

۴- گرایش عمومی سیاسی ارتجاع عبارتست از تلاش برای انحصار مطلق حاکمیت و حذف هر رقیب و نیروئی که حاضر به اطاعت بی‌چون و چرا از او و خواست‌های او نیست، گسترش سرکوب و اختناق، از بین بردن هرگونه نشانه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و نابود کردن هر نهاد و جریان دمکراتیک یا غیروابسته به خود.

۵- جناح معروف به "چپ" جمهوری اسلامی، علیرغم پاره‌ای تضادها و تناقضات که در درون خود دارد، اما بخش عمده و نیروی اصلی آن از یک موضعگیری قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پیروی می‌کند. حمایت و پشتیبانی کامل از این موضعگیری‌ها وظیفه مسلم ماست. نه تنها خود باید از آنها حمایت کنیم، بلکه باید سایر نیروهای انقلابی را نیز متقاعد کنیم که به پشتیبانی از این جناح برخیزند.

۶- در مورد دولت هاشمی رفسنجانی و همکارانش، سیاست صنعتی‌سازی سرمایه‌داری آنها در شرایط مشخص کشور ما، یعنی در شرایط ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی، این سیاست نمی‌تواند در نهایت جز به قدرت گرفتن هر چه بیشتر نیرومندترین بورژوازی کشور، یعنی بورژوازی تجاری و تضعیف بیش از پیش دستاوردها و حقوق زحمتکشان منتهی نشود. با وجود همه اینها و با وجود انتقادات و مخالفت‌های بسیار جدی و اصولی که نسبت به روش‌های اقتصادی داخلی و سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی داریم و بیان می‌کنیم، وی و همکارانش بطور کلی در جبهه ارتجاع مورد نظر ما جای نمی‌گیرند. بنابراین، هر جا که آنها در مسیر مبارزه با این جبهه گام بردارند، باید در مقابل تهاجمات ارتجاع مورد حمایت قرار گیرند.

۷- در مورد "ولایت فقیه" بعنوان یک نهاد حقوقی و سیاسی، حزب ما موضع مشخص خود را دارد و باید داشته باشد. اما در مورد "ولی فقیه" بعنوان یک شخص، حزب حتی در زمان آیت الله خمینی نیز معتقد بود که این "ولی فقیه" نیست که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می‌کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است که سرنوشت ولی فقیه را رقم می‌زند. از آنجائی که این تناسب امروز به نفع نیروهای وابسته به سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع به هم خورده‌است، ولی فقیه تنها در صورتی که نماینده و سخنگوی این نیروها باشد، می‌تواند در مقام خود باقی بماند. تا زمانی که این تناسب به قوت خود باقی است، با رفتن این فقیه و آمدن آن فقیه دیگر، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. بنابراین مطرح کردن ولی فقیه بعنوان یک شخص، علاوه بر اینکه گمراه‌کننده و توهم زاست، ما را از عرصه اصلی مبارزه خارج و



دست نیروهای راست گرای حاکم را در ممانعت از نفوذ ماهیت نظرات و اندیشه‌های حزب در داخل کشور بیشتر باز می‌کند. موضع‌گیری نسبت به ولی فقیه مسئله‌ایست مشخص که بر شرایط روز جنبش و نقش مشخصی که وی در تحکیم حاکمیت نیروهای ارتجاع ایفاء می‌کند، بستگی دارد و خواهد داشت.

۸- در چارچوب تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع و در راستای عقب راندن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ تجاری، ما باید از هر خواستی که به هر شکل به مواضع ارتجاع حاکم ضربه وارد می‌آورد، دفاع کنیم.

۹- از آنجائی که منافع بورژوازی بزرگ تجاری و نیروهای راست ارتجاعی با منافع اکثریت مطلق مردم در تضاد قرار دارد، این طبقه در چارچوب هر نوع نظام اجتماعی و هر شکل حکومتی، گرایش به سرکوب آزادی‌های سیاسی و هر شکل از مقاومت مردمی دارد. از این رو هر کس در هر کجا از خواست برقراری آزادی‌های دموکراتیک پشتیبانی می‌کند، خواه و ناخواه در برابر آن قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که ما باید با تمام قوا از هر نیروی مدافع گسترش آزادی‌های دموکراتیک پشتیبانی و با هر نیروی خواستار محدود شدن این آزادی‌ها مبارزه کنیم.

۱۰- ما باید از هر نیروئی که خواستار برکنار شدن دارو دسته ارتجاع حاکم و ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک است، پشتیبانی کنیم.

۱۱- باید از خواست برقراری آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک، آزادی احزاب، سازمان‌ها و اجتماعات سیاسی و صنفی، رعایت کامل حقوق زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی دفاع کنیم.

سیاست ارتجاع حاکم، با خواست‌های اکثریت خلق و با خواست‌های بخش‌های مهمی از نیروهای درونی و پیرامونی حاکمیت در تضاد است. همین امر زمینه را برای گسترش سریع‌تر سمتگیری و سیاست ضد ارتجاعی حزب در جامعه هموارتر می‌کند. پیش از آنکه همه فرصت‌ها از دست برود، جبهه واحد ضد ارتجاع را باید سازمان داد.

زیرنویس‌ها:

(۱) این مقاله در سال ۱۳۷۳ با نام مستعار "آ.ک." در راه‌توده چاپ شد. نورالدین کیانوری مقاله تحلیل خود را با همین نام مستعار در اختیار راه‌توده گذاشته بود. به همین دلیل در پاره‌ای موارد، نظیر این مورد او از خود به عنوان شخص ثالث یاد می‌کند.

(۲) [شماره به جمله‌ای در یکی از شماره‌های کیهان چاپ‌لندن]

